

پایان روند بن و نیاز تاریخی به راه اندازی روند نوین صلح در افغانستان

سخنرانی در میز گرد «بررسی بحران افغانستان» و کنفرانس بین المللی «امنیت در آسیای میانه و صدور بی ثباتی از افغانستان به منطقه»



عزیز آریانفر
29 اکتوبر 2009
ناشر: تارنمای خراسان زمین

به تاریخ 21 اکتبر سال روان 2009 میز گردی در یکی از سالون های کنفرانس های انستیتوت روابط بین المللی مسکو زیر نام «بررسی بحران افغانستان» و به تاریخ های 22-23 اکتبر سال روان کنفرانس بین المللی پی زیر نام «امنیت در آسیای میانه و صدور بی ثباتی از افغانستان به کشورهای منطقه» در سالون کنفرانس های بین المللی «فدراسیون صلح و تفاهم» مسکو با اشتراک کارشناسان ده کشور جهان برگزار گردید. در برگزاری کنفرانس نهادهای زیر همکاری داشتند:

- بنیاد «فریدریش ایبرت» جمهوری فدرال آلمان
- مرکز پژوهش های سیاسی و بین المللی
- مرکز امنیت اروپا- اتلانتیک
- فدراسیون صلح و تفاهم
- انجمن علوم سیاسی فدراسیون روسیه

در میز گرد که زیر نام «بررسی بحران افغانستان» در انستیتوت روابط بین المللی مسکو برگزار گردیده بود، بنده به عنوان سخنران ویژه دعوت شده بودم. در این نشست که به گرداننده پروفیسور داکتر پاپف- رییس مرکز «همکاری تمدن ها» وابسته به انستیتوت روابط بین المللی وزارت خارجه روسیه برگزار گردید، کارشناسان زیر اشتراک ورزیده بودند:

- پروفیسور داکتر یرژف- استاد علوم سیاسی دانشگاه دولتی مسکو
- پروفیسور داکتر ارلف- استاد علوم سیاسی انستیتوت روابط بین المللی
- داکتر عمر نثار- رییس «مرکز مطالعات افغانستان معاصر» و گرداننده سایت «فارسی. رو»
- داکتر مولا جان محکمف- کارمند وزارت خارجه روسیه
- پروفیسور داکتر نیکیتین- رییس مرکز اروپا- اتلانتیک
- پروفیسور داکتر ویکتور کارگون- مدیر دیپارتمنت افغانستان شناسی پژوهشکده خاور شناسی فرهنگستان علوم فدراسیون روسیه
- همچنان شماری از اسپیرانت ها، دانشجویان و پژوهشگران

در این میز گرد، روی هم رفته اشتراک کنندگان از تداوم بحران در افغانستان، پیچیده تر شدن و خطر به بن بست رسیدن روند انتخابات و در کل روند بن و افزایش پویایی های طالبان و سر در گمی در میان ائتلاف بین المللی و خطر

سرازیر شدن بحران به دیگر کشورهای منطقه به ویژه آسیای میانه، ابراز نگرانی شدید کردند. به ویژه نشانه‌ی شد که امکان واگیر شدن بیماری «طالباتیسم» و شیوع طاعون طالبی در سراسر «جهان سنی» می‌رود.

متن سخنرانی این جانب در میز گرد و کنفرانس در اخیر این نگاشته آمده است.

...و اما کنفرانس بین‌المللی «امنیت در آسیای میانه...»

این کنفرانس دو روز پی در پی با اشتراک نمایندگان ده کشور در سالون کنفرانس‌های بین‌المللی «فدراسیون صلح و تفاهم» مسکو برگزار گردید.

در روز نخست، کنفرانس با سخنرانی خوشامدگویی آقایان پروفیسور داکتر نیکیتین-رییس مرکز اروپا-اتلانتیک، کروم-رییس دفتر نمایندگی بنیاد «فریدریش ایبرت» جمهوری فدرال آلمان، کاش-رییس فدراسیون صلح و تفاهم و جنرال محمود قاریف-رییس اکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه (مشاور ارشد نظامی پیشین داکتر نجیب-رییس جمهور پیشین افغانستان) آغاز گردید.

در کار کنفرانس کارشناسان خارجی زیر اشتراک ورزیده بودند:

- بانو داکتر شیرین آکینار- رییس مرکز مطالعات آسیای میانه مدرسه خاورشناسی دانشگاه لندن و عضو انستیتوت مناسبات بین‌المللی همایونی و «چتام هاوس» بریتانیا
- داکتر اکبر شاه اسکندر- سفیر ماموریت‌های خاص جمهوری تاجیکستان و هماهنگ کننده ملی جمهوری تاجیکستان در سازمان شانگهای (سفیر پیشین تاجیکستان در ترکمنستان و قزاقستان)
- داکتر توماس لینک- مشاور سیاسی جامعه اروپایی و نماینده خاص جامعه اروپایی در آسیای میانه
- بانو داکتر بیاتا اشمونت- گرداننده سایت انترنتی «تحلیل‌های آسیای» میانه وابسته به انجمن مطالعات اروپای خاوری آلمان
- جنرال گریچانینف- رییس شورای مطالعات اتلانتیک اوکرایین
- پروفیسور داکتر حکیمف- مدیر پژوهشگاه مناسبات بین‌المللی جمهوری تاجیکستان
- داکتر سیف‌الله- مشاور پیشین رییس جمهور ازبیکستان و رییس انستیتوت پژوهش‌های استراتژیک و منطقه‌ی ازبیکستان
- پروفیسور داکتر سویون بای- استاد دانشکده مناسبات بین‌المللی دانشگاه ملی قرغیزستان
- داکتر کیم- رییس فوند ارثیه کوریا.
- عزیز آریانفر- رییس «مرکز مطالعات و پژوهش‌های افغانستان» و رییس پیشین «مرکز مطالعات استراتژیک» وزارت خارجه افغانستان

نخستین نشست کنفرانس زیر عنوان «**اوضاع سیاسی کنونی در آسیای میانه**» برگزار گردید که گردانندگی آن را پروفیسور نیکیتین به دوش داشت. نخستین سخنران نشست آقای **نیکلایف- معاون مدیریت دیپارتمنت سوم کشورهای مستقل همسود وزارت خارجه روسیه** بود که عنوان سخنرانی وی «**تهدیدها و چالش های امنیت در آسیای میانه و مکانیزم های تعامل در حمایت از امنیت و ثبات در منطقه**» بود.

ایشان در سخنرانی شان فرمودند:

«**آسیای میانه از دیدگاه جیواکونومیک ارزش ویژه یی دارد. منطقه دارای گنجینه های بزرگ منابع هایدروکارینی و خاستگاه های فلزات رنگی و کمیاب مانند یورانیم، آلومنیوم، نیکل، و لفرام کرومین، سرب، مس و نقره است.**

به همین پیمان، پتئسیال ترانزیتی که یه یاری آن منطقه می تواند به چهارراه کلیدی میان قاره یی (ترانس کانتنتال) میان آسیا و اروپا مبدل گردد، بزرگ و بالا است.

از دیدگاه جیوا استراتیژیک منطقه برجستگی هایی دارد. آسیای میانه با روسیه و چین هم مرز است و در جنوب با گستره «**توربولنس بالای سیاسی**»- افغانستان، ایران، پاکستان، هند و کشورهای حوزه خلیج فارس همسایگی دارد.

آسیای میانه به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و در گام نخست همسایگی با افغانستان با چالش های بسیار جدی امنیتی رو به رو است. از جمله تروریزم بین المللی، تند روی مذهبی و قاچاق مواد مخدر تاثیرات بی ثبات سازنده خود را بر جا می گذارند. سوگمندان روند صلح در افغانستان آشکارا در جا می زند و گیر کرده است. اوضاع در این کشور نه تنها بهبود نمی یابد، بل نیز رو به پیچیده تر شدن دارد. کانون های دهشت افگنی از میان نمی رود. مقاومت طالبان تقویت می یابد. ابعاد تولید و صدور مواد مخدر کاهش نمی یابد. نگرانی فزاینده یی را آن فاکت بر می انگیزد که بازرگانان مواد مخدر گستره آسیای میانه را به دالان ترانزیت نو به سوی روسیه و اروپا مبدل گردانیده اند.

هرگاه اوضاع در افغانستان به همین منوال بماند، کشورهای آسیای میانه، به ویژه سه جمهوری هم مرز با افغانستان خود را در آرامش و آسایش کامل احساس نخواهند کرد. خطر همسایگی با افغانستان و زمینه های ناگوار درونی موجب گردیده است تا گستره آسیای میانه به کارزار پویایی های سازمان های رنگارنگ تندرو مبدل گردد. «**حزب التحریر**» و «**جنیش اسلامی ازبیکستان**» همین اکنون تجربه بزرگ پویایی های ویرانگرانه در منطقه را دارند و بارها تلاش ورزیده اند اوضاع را در ابعاد منطقه یی بی ثبات بسازند. در این حال، درآمدهای ناشی از مواد مخدر در افغانستان در تمویل این سازمان ها نقش چشمگیری را بازی می نمایند.

در این پیوند، پایگاه های هوایی روسیه در کانت قرغیزستان و پایگاه نظامی 201 زمینی روسیه در تاجیکستان می توانند نقش موثری در تامین ثبات در منطقه بازی نمایند.

در فارمات های چندجانبه، تشریک مساعی جامعه کشورهای مستقل همسود، سازمان شانگهای و سازمان قرار داد امنیت باهمی بس موثر است.

همچنان گام هایی برداشته می شود در زمینه بالابری موثریت پویایی های مرکز ضد تروریستی جامعه کشورهای مستقل همسود. گروه منطقه یی عملیاتی آن در بیشکیک سرگرم گردآوری و سامانندسازی اطلاعات در باره سازمان های گوناگون دهشت افکن و تندرو فعال در آسیای میانه است. توانمندی ضد تروریستی سازمان قرار داد امنیت باهمی هم افزایش می یابد. روی همین منظور، نیروهای باهمی واکنش سریع در منطقه آسیای میانه به وجود آمده است.

سوگمندان در سال های اخیر پتتسیال درگیری ها در گستره مسوولیت سازمان قرار داد امنیت باهمی رو به افزایش دارد و مسایل نوی را در برابر سازمان می گذارد. در این پیوند، در اجلاس غیر نوبتی شورای امنیت باهمی که به تاریخ 4 فبروری 2009 در مسکو برگزار شد، تصمیم گرفته شد تا نیروهای واکنش سریع باهمی ایجاد گردد. در برنامه است تا این نیروها به ابزار یونورسالی مبدل گردد، که توانایی تامین امنیت راستین را در سراسر گستره سازمان قرار داد امنیت باهمی داشته باشد.

در مسوولیت این نیروها وظایف زیر شامل خواهد بود: دفع تجاوز نظامی، اجرای «عملیات» های ویژه در زمینه نابودسازی دهشت افکنان و تندروان، مبارزه با جنایات سازمان یافته و دوران غیر قانونی مواد مخدر، زدایش پیامدهای رخدادهای غیر مترقبه سر از سال 2003 به ابتکار سازمان قرار داد امنیت باهمی، عملیات ضد مواد مخدر «کانال» که سر از سال 20019 شکل پیوسته و منظم گرفته است.

در این راستا، سازمان یا کشورهای افغانستان، چین، امریکا و شماری از کشورهای اروپایی همکاری دارد. در جنب شورای وزیران خارجه سازمان قرار داد امنیت باهمی، گروه کاری در زمینه مساله افغانستان فعال است.

مساله امنیت در آسیای میانه در مرکز توجه ویژه سازمان شانگهای قرار دارد. ساختار منطقه یی ضد تروریستی سازمان شانگهای نیز فعال است که هماهنگ کننده تعامل میان نهادهای مسوول کشورهای عضو در عرصه مبارزه با تروریسم، تندروی و جدایی خواهی می باشد. تدبیرهایی اتخاذ می گردد در زمینه بالابری آتیه موثریت همکاری در عرصه کنترل قاچاق مواد مخدر و مکانیزم های ایجاد می گردد برای برگزاری اجلاس رهبران سرویس های ضد مواد مخدر.

مسائل تحکیم امنیت منطقه‌ی در ارتباط تنگاتنگ با اوضاع در افغانستان بررسی می‌گردد. گروه‌های-افغانستان نیز کار می‌کند. در این پیوند، کنفرانسی در رابطه با افغانستان به تاریخ 27 ماه مارچ 2009 در مسکو برگزار گردید که اهمیت بزرگی دارد. در این کنفرانس، اعلامیه‌ی پخش گردید که در آن، این فاکت بازتاب یافت که شانگهای که عملاً همه همسایگان افغانستان را با هم زیر یک چتر گرد آورده است، عزم راسخ دارد مشارکت خود را در مساعی باهمی برای دادن پاسخ به چالش‌های عمومی و تهدیدات افزایش دهد. همچنان تاکید گردیده بود که سازمان شانگهای پابندی دارد تا همکاری خود را در این مقاصد با همه کشورهای ذینفع و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ی بی‌مانند سازمان ملل، جامعه اروپایی، سازمان قرار داد امنیت باهمی، شورای امنیت و همکاری در اروپا، ناتو و سیکا توسعه دهد.

در پایان کنفرانس اعلامیه‌ی صادر گردید که در آن از ابتکار سازمان شانگهای-فراخوان آن، استقبال گردیده بود. خاطر نشان ساخته شده بود که شانگهای یکی از فوروم‌های بایسته برای پیشبرد دیالوگ فراگیر در مساله افغانستان با اشتراک همه پارتورها است. در این اعلامیه، فاکت پذیرفتن نقش مرکزی هماهنگ‌کنندگی سازمان ملل در مساعی بین‌المللی در زمینه مقابله با دهشت افگنی، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته، دارای اهمیت اصولی بود.

به هر رو، کار به جایی کشیده است که باید همه اعضای جامعه جهانی یکجا صادقانه به حل مساله افغانستان پردازند. مساله به یک مساله گلوبال مبدل شده است که مستلزم راهیافت گلوبال است».

دومین سخنران نشست نخست، آقای لینک- مشاور سیاسی جامعه اروپایی و رییس دفتر نمایندگی جامعه اروپایی در آسیای میانه بودند که عنوان سخنرانی شان «استراتژی جامعه اروپایی در قبال کشورهای آسیای میانه و ارزیابی کار دو ساله تحقق این استراتژی» بود. آقای لینک گفتند که آسیای میانه برای جامعه اروپایی از دو دیدگاه دارای اهمیت است. یکی این که بازار بزرگ تجاری است و دو دیگر این که منابع سرشار دارد. از این رو؛ امنیت و ثبات در آن برای ما بسیار مهم است. جامعه اروپایی برای سال روان 750 میلیون یورو (یک میلیارد دالر) برای کمک به توسعه آسیای میانه تخصیص داده است و از روند دمکراتیزاسیون در این کشورها پشتیبانی می‌کند.

سومین سخنران نشست، آقای جنرال محمود قاریف- رییس اکادمی نظامی بودند. ایشان در سخنرانی خود زیر عنوان «امنیت در آسیای میانه و بستگی آن از تداوم بحران در افغانستان» گفتند:

تحول رخدادها در افغانستان موجب نگرانی جدی جامعه جهانی به ویژه در آسیای میانه است و اگر تدبیرهای جدی بی‌اتخاذ نگردد، دشوار است پیامدهای سهمگین آن را پیش بینی کرد. دردمندان سیاستمداران بسیار کم به گوشزدهای دانشمندان و کارشناسان و حتا نظامیان توجه می‌کنند. من به عنوان کسی که در یک برهه حساس در افغانستان

دوشادوش رییس جمهور آن کشور کار می کردم و در کوران رخدادها آبدیده می شدم، در کتابی که زیر نام «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» نوشته بودم، و به زبان های آلمانی، انگلیسی و فارسی ترجمه شده است و کسی که آن را به فارسی ترجمه کرده، هم خوشبختانه در نشست امروز حضور دارد [(اشاره به این جانب است- آریانفر)]، سال ها پیش از امروز در باره شکننده بودن و انفجاری بودن وضع در این کشور و پرهیز از بهره برداری های ابزاری از مسایل این کشور هشدار داده بودم. مگر چنین بر می آید که پارتیهای ما به جای پند گرفتن از لغزش های ما، همان بیراهه و کجراهه طی شده ما را می پیمایند که به ترکستان می انجامد!

بازیگران عمده باید توجه کنند که امنیت تنها به معنای نبود منازعات مسلحانه یا کنترل آن یا مهار آن نیست بل که پارامترهای دیگری هم دارد که بی توجهی به این پارامترها در گذشته نه چندان دور در شوروی پیشین موجب به بن بست رسیدن مساله گردید و کنون هم کشورهایی که در افغانستان درگیر هستند، هرگاه در رفتارهای خود بازنگری ریشه یی نکنند، سرنوشت دیگری نخواهند داشت.

بهانه ظاهری مبارزه با تروریسم بین المللی در افغانستان است. این در حالی است که تا کنون تعریف روشن و مشخصی از تروریسم در دست نیست. من تا کنون نمی دانم که تروریسم بین المللی چیست؟ هر کسی می آید و طبق میل خویش کسانی را تروریست می خواند. دو دیگر این که چند عرب رفته و برج های نیویورک را در هم کوبیدند و حالا مردم افغانستان باید چندین دهه روزانه ده ها نفر کشته و زخمی بدهند تا این تروریسم ریشه کن شود! تازه پایان کار هم روشن نیست. ترس ما از این است که بر عکس روز به روز این درخت تناور تر و ریشه دار تر شود که می شود.

به هر رو، به اوباما جایزه صلح پیشکی داده شده است. این کار او را ملزم می سازد کاری برای صلح بکند و ما هم امیدوار هستیم. مگر نیروهایی در امریکا هستند که اوباما را نمی گذارند. از این رو او شاید به حمایت ما نیاز داشته باشد.

امروز پس از هشت سال در افغانستان چه می بینیم؟ تا کنون کار شایان یادآوری یی در زمینه مبارزه با تروریسم انجام نشده است. کار به جایی رسیده است که برخی از کشورها با طالبان به سازش هایی رسیده اند: شما به ما کاری نداشته باشید و ما به شما کاری نخواهیم داشت! چه جنگ رمانتیکی، آن هم با تروریسم جهانی! ایتالیایی ها پول می دادند. کسی با آن ها کاری نداشت. وقتی فرانسوی ها به جای آنان آمدند و پول ندادند چند نفر از آنان را کشتند. بعدش هم همه چیز فرو خفت و آرام شد. چنین بر می آید که آنان نیز ناگزیر گردیدند به همان راه بروند. تصادفی نیست که امریکایی ها سپاهیان اروپایی در افغانستان را «تروریست ها (جهانگردان) ی جنگی» می خوانند.

چنین بر می آید که افغانستان دیگر برای اروپایی ها بار گران و درد سر اضافی یی بیش نیست. پس از انتخابات در آلمان آرزومندی این کشور برای ادامه حضور در

افغانستان به پایین ترین تراز رسیده است. در ایتالیا هم پس از کشته شدن چند سرباز، آشکارا اعلام نمودند که دیگر بیشتر از این «گوشت دم توپ» ندارند.

تولید مواد مخدر در افغانستان هم به 93 درصد تولید جهانی رسیده است. وقتی من در کابل بودم، دیگر نیروهای شوروی از افغانستان بیرون رفته بودند. چون نجیب نیک می دانست که درآمد ناشی از مواد مخدر به کیسه جنگ افروزان می رود و جنگ را تمویل می کند، با این پدیده مبارزه آشتی ناپذیری را پیش می برد و از همین رو، در گستره زیر کنترل دولت خبری از مواد مخدر نبود. حتا او در گستره زیر کنترل مخالفان کشتزارها را از میان می برد. یعنی با این پدیده شوم به راستی مبارزه می شد. چنین بر می آید که امروز اصلا مبارزه یی با آن نمی شود. مگر می شود باور کرد که نجیب با آن امکانات اندک می توانست در زمینه پیروزمندانه عمل کند و کنون نیروهای ائتلاف با این همه امکانات گسترده اصلا کاری نتوانند؟ هر آن چه را هم که می کنند، نمایشی است. تازه بیشترین میزان در ولایت هلمند و قندهار تولید می شود که نیروهای ائتلاف بیشترین تمرکز را در آن جا دارند. اگر عزم جدی باشد، می توانند بیخی آن را ریشه کن نمایند.

ببینید، میزان تولید مواد مخدر در هشت سال گذشته 44 بار افزایش یافته است. این کار آوازه های را تقویت می کند که شاید کسانی در ساختارهای خارجی در این تجارت سیاه دست داشته باشند. هر چه است ما در حال جنگ قرار گرفته ایم. جنگ تمام عیار تریاک. امروزه دیگر مواد مخدر به یک جنگ افزار کشتار جمعی مبدل گردیده است. ما همین اکنون سالانه سی هزار نفر کشته می دهیم. همه تلفات ما در دهه هشتاد در افغانستان حتا به نیم این رقم هم نمی رسید. آوازه هایی است که بخشی از هیرویین افغانستان با هواپیماهای نظامی برده می شود و سپس هم به بازار های اروپا فروخته می شود.

پس از فروپاشی شوروی پیشین بسیاری در غرب این موضوع را مطرح می کردند که دیگر پس از از میان رفتن پیمان وارسا نیازی به نگهداشتن ناتو دیده نمی شود و ناتو آغاز به لرزش کرد. امریکایی ها برای نگهداری ناتو به یک بهانه تراساننده نیاز داشتند. افغانستان چنین بهانه یی است. مگر حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و منطقه به شکل کنونی در گام نخست برای خود این کشور زیانبار است و شاید هم به سود ناتو از کار نبراید.

در عین حال، چنین حضوری برای همه کشورهای منطقه و به ویژه روسیه تهدید بسیار جدی یی است. چون ثبات همه منطقه را برهم می زند. تنها بسنده است به آمار تلفات جانی چه در میان مردم و چه در میان نظامیان ناتو نگاهی افکنده شود. همین حالا که تازه آغاز کار است، سر به ارقام نجومی می زند. کنون دیگر مرکز ثقل بحران دارد به آسیای میان - حجاب عاجز روسیه می لغزد. این دیگر برای ما زنگ خطر است.

زمانی پیتکا به چپایف گفته بود: واسیلی ایوانویچ! کارروایی های شما در عقل آدمی نمی گنجد! حالا هم بسیاری از شگرد های دوستان امریکایی ما در عقل من نمی گنجد. **به کدام عقل در افغانستان انتخابات را به راه انداخته اند؟! تازه انتظار هم دارند که این انتخابات- آزاد، عادلانه، شفاف و دمکرات برگزار شود! آن هم بدون تقلب و دستبرد!**

این که جهانیان و نیز مردم افغانستان به امید صلح به انتخابات «آزاد» قبلی در این کشور چشم فرو بستند، به این معنا نیست که این بازار مکاره سامانمند و نهادینه شود و هر روزی ویتزینی تازه برای نمایش کالاها «دمکراتیک» و جلب مشتریان تازه در آن گشوده شود. وقت آن رسیده است که این بازار مکاره را برچید.

دشواری در این است که دوستان امریکایی ما افغانستان را درست نمی شناسند و دشوار تر از آن این است که غرب نمی خواهد به سخنان کسانی که این کشور و مردم آن را می شناسند، گوش فرا دهد. **اگر راهکار دیگری را به جای انتخابات پیش نگریند، این انتخابات منجر به خونریزی خواهد شد. غرب باید یک امکان دیگر را آزمایش کند.**

شگفتی برانگیز است. امروز آنان بیش از هر وقتی دیگر به همکاری همه جانبه روسیه برای گشوده گره افغانستان نیاز دارند. مگر در عین حال قفقاز و آسیای میانه را آماج گرفته اند. تصادفی نبود که زمانی مارشال آخرومیوف- رییس کل ستاد مشترک گفته بود که هرگاه ما رفتارهای خود را عوض نکنیم، زمانی آسیای میانه و قفقاز به چالش اصلی برای ما مبدل خواهد شد.

من نمی دانم. آن ها از یک سو از مبارزه با تروریسم سخن می گویند و از سوی دیگر به باندهای دهشت افکن در قفقاز و آسیای میانه تکیه می کنند. با روش های مدرن با دو شیوه: یکی فشارهای سیاسی و راه اندازی انقلابات رنگی و دیگری با کارروایی های اطلاعاتی و اقتصادی و روش های خشونت بار و اقدامات دهشت افکنانه.

ببینید، در آستانه رخدادهای اندیجان، طالبان در اوش و فرغانه لانه کرده بودند. امروز هم پنهانی حضور دارند. ده روز پیش از رخدادهای نمگان، سفیر امریکا به اندیجان آمد و در برابر اپوزیسیون سخنرانی کرد. اطلاعاتی هم می رسید که هلی کوپترهای امریکایی باندیت ها را در آن سوی مرز پیاده می کردند. (فراموشم نشود که امروز باز هم چنین آوازه هایی در افغانستان پخش گردیده است که حتا رییس جمهور آن کشور هم به آن اشاره داشته است). اسلام کریمف هم ناگزیر گردید تا خود به پایگاه هوایی حومه اندیجان بیاید و دستور سرکوب دهشت افکنان را بدهد و پیامد این شگرد را هم دیدیم که چه سایه سنگینی بر روابط ازبیکستان و امریکا افکند. خوب همه هم دیدند که چه کسی از از گپرو دار بیشتر از همه زیان دید.

در انگلستان هم بسیاری مخالف حضور در افغانستان هستند. هر چند گاهی هم تظاهراتی راه می افند. مگر در آن کشور بیشتر از افغانستان نگران اوضاع در پاکستان هستند.

آیا در چنین اوضاعی می شود از همکاری سخن بر زبان آورد؟ مگر باید آورد. هر چه است، نباید اشتباه شوروی پیشین را تکرار کرد و افغانستان را به حال خودش رها کرد. **باید استراتژی مشترکی تدوین گردد. این استراتژی باید صادقانه باشد، نه دیکلراتیفی (اعلامی) و نمایشی.** ما متأسفانه تا همین اکنون زیر تاثیر رویاروی های اردوگاهی هستیم. باید به شیوه بینش اردوگاهی پایان داده شود.

امروز وضع از چه قرار است؟ ناتو هم می خواهد و هم پول دارد، مگر نمی تواند. شانگهای آماده است. مگر نمی تواند. روسیه می تواند. مگر نه پول دارد و نه می خواهد. از همین رو هم است که به بن بست رسیده ایم و اگر نرسیده هم باشیم، بی گمان می رسیم و خواهیم رسید. پس اگر به راستی در پس گشودن این کورگه باشیم، باید مساعی خود را بسیج بسازیم و گره بزنیم. باید از استاندردهای پیشین دوری گزینیم و در پی راهیافت باشیم. در غیر آن، بهای سنگینی به خاطر ندانم کاری های خود باید بپردازیم.

اگر در رفتارهای بازنگری ریشه یی صورت نگیرد، در آینده نه چندان دور رویارویی غرب و جهان اسلام اجتناب ناپذیر خواهد بود. بحران خاور نزدیک به بن بست رسیده است. آینده اسرائیل زیر سوال است. آینده عراق هم پس از برآمدن امریکایی ها پرسش برانگیز است. حال می گذریم از این که شماری (از جمله من) ترس دارند که مبادا در مساله هسته یی ایران از سبکسری کار بگیرند. آن گاه دیگر کمترین امیدی برای صلح نخواهد ماند.

بحران افغانستان پیچیده ترین و خطرناکترین بحران است. چگونه می توان از بن بست برآمد؟ **امریکا هر طوری است باید با روسیه و ایران زبان مشترک بیابد. در غیر آن، آینده عراق و افغانستان بسیار تاریک و خونبار و جبران ناپذیر خواهد بود.**

در خود افغانستان:

باید با رادیکال ها رزمید

باید با بنیاد گرایان کنار آمد

باید از میانه روان پشتیبانی کرد.

آسیای میانه مرکز فرهنگی جهان اسلام است. بسنده است از نقش امام بخاری و فارابی یاد کنم. امروز دیگر این مرکز فرهنگی میدان کشاکش چهار نیرو شده است:

1- روسیه

2- غرب (امریکا و اروپا)

3- چین

4- جهان اسلام (ایران، ترکیه، جهان عرب، پاکستان)

تنها همکاری میان این چهار نیرو می تواند امنیت و ثبات را در منطقه تامین نماید که به سود همگان می باشد. از کشاکش همه زیان خواهند دید. در گام نخست کسانی که بخواهند بیشتر به آن دامن بزنند. بسیار ساده است. مردم منطقه باور خود به آنان را از دست خواهند داد و آنان از این خوان نعمت کمتر بهره مند خواهند شد. در آینده همکاری شانگهای و ناتو ناگزیر خواهد بود. پس چه بهتر که هر چه زودتر چنین همکاری پی آغاز گردد.

هند و ایران نیز می توانند نقش بزرگی بازی نمایند. نادیده گرفتن این دو کشور در بحران افغانستان لغزش بزرگی است.

تا کنون اشتباهات بزرگی را مرتکب شده اند. خطر را آشکارا دست کم گرفته اند و در زمینه ارزیابی امکانات خود هویدا دچار بزرگ بینی شده اند. به تنش های درونی افغانستان کم توجهی و حتما می شود گفت بی توجهی می شود. روشن است بهای سنگینی به خاطر سهل انگاری ها خواهند پرداخت. چنانی که ما زمانی پرداختیم. خارجیان همه حاضر اند پول بدهند و افغان ها هم همه حاضرند پول بگیرند و بجنگند. شماری در جبهه نظامی و شماری هم در جبهه سیاسی. چه انتظاری می توان از این کارزار خونین داشت؟

من شاگرد هنگ سواره نظام هستم. در جوانی در قرشی با باسماچی ها جنگیده ام. جنگ در سال های 1921-1922 پایان یافت. مگر حتما در سال های دهه چهل در ازبیکستان همواره یکی دو اسکادرون سواره پیوسته با باسماچی ها می جنگیدند. جنگ چیزی سختی است. در دادن آتش آن همواره بسیار آسان است. مگر خاموش کردن این آتش بسیار دشوار است. به خاطر داشته باشید. هر قدر همیشه بیشتر آورده شود، به همان پیمان زباله های این آتش بیشتر خواهد بود. پس بیایید تا دیر نشده است، به جای همیشه انداختن در آن، خاکستری روی این آتش بپاشیم.

به هر حال، باید راه های همکاری را جستجو کنیم. وارد آوردن اتهامات دردی را دوا نمی کند. می دانم آدم هایی هستند که نمی خواهند راه تفاهم پیوند. مگر هستند نیز کسانی که خرد ورزانه و واقعینانه می تواند اوضاع را ارزیابی کنند. باید با چنین آدم های زبان مشترک یافت و کانسپت باهمی پی را تدوین کرد.

ببینید، در مساله افغانستان در سال های دهه هشتاد سده گذشته، عناصر یاغی و دهشت افکن را برای بی ثبات سازی شوروی پیشین مسلح ساختند و میلیاردها دالر خرچ کردند. حالا این آتش دامن خود آن ها را گرفته است و به قول معروف آنچه را که کاشته اند، دارند درو می کنند. چه پول هایی نبود که در قفقاز مصرف نکردند. نتیجه را باز هم می بینیم. مگر، همین بن لادن جاسوس امریکایی ها نبود که او را برای پیکار با سپاهیان شوروی پیشین آماده ساخته بودند. مگر باید دانست که جن تنها از کسی فرمان می برد که چراغ را در دست دارد. او از سازنده چراغ فرمان نمی برد. حالا چراغ را

کسانی دیگری در دست دارند. باید سازندگان این چراغ پیام روشن آن را دریافت داشته باشند.

طالبان چه کسانی هستند؟ مشکل در این است که طالبان کنون با بخشی از باشندگان افغانستان در آمیخته اند. حال دیگر پیکار امریکا در برابر طالبان، سیمای جنگ در برابر مردم افغانستان را گرفته است. این جنگ ناپلیونی بیهوده و نابخردانه است. چون برد ندارد. باید ریشه یابی شود. با روش های سخت افزاری نمی توان گره از کار فرو بسته افغانستان گشود.

امیدوارم فراخوان این کنفرانس و پیام آن به درستی درک شود. در هر حال، **باید کمر بند محکم و استواری در امتداد مرزها با افغانستان بیاراییم. ایران هم باید عین کار را در امتداد مرزهایش با پاکستان و افغانستان نماید.** هرگاه جلو سرازیری مواد مخدر گرفته نشود، کار به جاهای باریکی خواهد کشید.

درآمد افغان ها از ناحیه مواد مخدر سالانه به چهار میلیارد دالر می رسد. با این پول می توانند برای دهه ها هزینه جنگ را تمویل کنند. باید سازمان ملل نقش بسیج کننده و هماهنگ کننده را بازی کند و روند استقرار صلح باید بار جهانی بیابد نه ابزاری و دیکته یی و فرمایشی.

همکاری روسیه و ناتو بسیار مهم است. باید راه های برونرفت را با هم جستجو نماییم. **جنگ تعریف نشده در برابر تروریسم در افغانستان به جنگ در برابر مردم این کشور مبدل شده است.** به این جنگ باید همین اکنون پایان داده شود و راه های خردورزانه جستجو گردد. موقف روسیه روشن است. ما می خواهیم در پیرامون ما صلح باشد. مگر هستند نیروهایی که می خواهند در پیرامون ما ناآرامی، بحران و بی ثباتی بیافرینند. مگر باید بدانند که بازی یا آتش بازی خطرناکی است و با این سبکسری و بی احتیاطی یی که آن ها بازی می کنند، ممکن است این آتش در گام نخست دامن خود آن ها را بسوزاند».

آخرین سخنران این نشست، آقای داکتر **بورناشف** از قزاقستان بود که پروژه پژوهشی خود زیر نام «**اندکس امنیت در آسیای میانه**» (CASI) را به حضار معرفی کرد. در چهارچوب این پروژه، در چوکات «تیوری کمپلکس منطقه یی امنیت» که هر پنج جمهوری آسیای میانه را در بر می گیرد، امنیت در چهار تراز بررسی می شود:

- رویدادهای درون کشوری
- رویدادهای میان کشورهای آسیای میانه
- رویدادهای میان کشورهای منطقه
- رویدادهای میان کشورهای منطقه و جامعه جهانی

گزارش های اندکسی به گونه ربعوار در پنج برش زیر ارایه می گردد:
- بخش سیاسی امنیت (با وزن مخصوص 20 درصد)

- بخش نظامی امنیت (با وزن مخصوص 20 درصد)
- بخش اقتصادی امنیت (با وزن مخصوص 30 درصد)
- بخش اجتماعی- فرهنگی امنیت (با وزن مخصوص 15 درصد)
- بخش محیط زیست امنیت (با وزن مخصوص 15 درصد)

ایشان در پیوند با افغانستان گفتند که بزرگترین چالش و خطر برای آسیای میانه لغزش بحران از این کشور به گستره آسیای میانه است که فروش گاز آسیای میانه به پاکستان را زیر سوال برده است.

نشست دوم کنفرانس زیر نام **سیاست چند محوری (چند پیکانی یا چند جهتی) (Multi-directional) کشورهای آسیای میانه** برگزار گردید که گرداننده آن آقای کروم از جمهوری فدرال آلمان بود.

نخستین سخنران این بخش آقای **داکتر سیف الله** از جمهوری ازبیکستان بود. سخنرانی ایشان زیر نام «**روسیه و اروپا در آسیای میانه**» : **رقابت یا همکاری؟** نام داشت. ایشان همکاری بی شایبه میان سازمان ملل، جامعه اروپایی، ناتو، کشورهای آسیای میانه، چین، روسیه، سازمان شانگهای، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان امنیت باهمی، امریکا، ایران، هند، پاکستان، ترکیه و کشورهای عربی و مسلمان را تنها راه برونرفت از بحران افغانستان دانسته، هشدار دادند که **رقابت اعلام نشده میان امریکا و انگلیس از یک سو و روسیه، چین، ایران و هند از سوی دیگر و اعراب و پاکستان از سوی دیگر، بحران افغانستان را می تواند به جایی بکشاند که شکست ماموریت ائتلاف بین المللی و باز آمدن طالبان را ناگزیر خواهد ساخت که این بسیار وحشتناک است و پیش بینی پیامدهای ترسناک چنین تحول رخدادها بسیار دشوار است.**

ایشان نشاندهی کردند که مساله امنیت آسیای میانه و پیوند آن با بحران افغانستان را باید با آنالیز عملی ارزیابی نماییم. نیاز تاریخی به تدوین یک کانسپت فرا گیریم داریم. باید به مسایل با دید نوی نگریسته شود. باید همه مساله افغانستان را که به محور نگرانی های همگانی مبدل شده است، بگیریم و همه نیرو خود را پیرامون آن بسیج سازیم. مساله افغانستان به بیماری نیم سری مزمن یا دقیق تر به در سر مزمنی مبدل شده است که نیاز به معالجه دارد. بدی این بیماری در آن است که ظاهرا به چشم دیده نمی شود.

باید متوجه این نکته باریک شویم که طالبانیسم و تندروی در پاکستان و افغانستان ریشه های تباری- فرهنگی و بسترهای پهن و هموار اجتماعی دارد. چیزی که خوشبختانه در آسیای میانه چنین زمینه هایی ندارد. از این رو، سخت در اشتباه هستند کسانی که می پندارند این بیماری در آسیای میانه هم واگیر خواهد شد. مگر این بدان معنا نیست که ما نباید به آن به خطر آن کم بها دهیم.

باید توجه داشته باشیم که امنیت انرژی بسیار مهم است. در آینده مشکل بزرگی را برای کشورهای منطقه مشکل آب از یک سو و آب شدن یخچال های هیمالیا از سوی دیگر در بر خواهد داشت. پاکستان بیش از هر کشور دیگری در معرض این خطر است. از این رو، در این پیوند، خطر سرازیر شدن بحران از پاکستان به افغانستان و در نتیجه آسیای میانه بسیار بزرگ است. گاهی ما چنان غرق مسایل فرعی می شویم که مشکلات اصلی یاد ما می رود. این خطر بسیار جدی است که باید در تراز جهانی به آن توجه شود.

متأسفانه برنامه مدرنیزاسیون آب و برق در آسیای میانه روی دست نیست. هر چند در دانشگاه کلمبیا پروژه خوبی را با توجه به دگرگونی های اقلیمی تدوین نموده اند.

بیا بید بار دیگر به مساله افغانستان بر گردیم. هر گاه سازمان شانگهای بخواهد مساله افغانستان را به پارچه سرخی در دست ماتادورهای روسی و چینی برای ترسانیدن و راندن «گاو عمو سام» مبدل کند، این کار ره به جای نمی برد. تداوم بحران در افغانستان به سود هیچ کسی نخواهد بود. عمو سام هم باید هر چه زودتر به این بازی کابوایی وسترنی پایان دهد و گاو هار خود را از کشتزار دیگران خود ببرد.

همگرایی در آسیای میانه نیاز به رفتارهای خرد ورزانه دارد. وقتی سفیر روسیه در تاشکنت کارشناس امریکای لاتین باشد، چه انتظاری می توان از کار وی داشت! شاید منطق این کار آن باشد که چون عمو سام گاو مست خود را به میدان افغانستان همسایه آورده است، باید ما هم یک ماتادور-کارشناس امریکای لاتین هم در تاشکنت داشته باشیم!

از رخدادهای اندیجان در رسانه های باختری بهره برداری ابزاری ناروا می شود. مگر با مسوولیت می توانم بگویم که اگر سرکوب نمی شد، پیامدهای آن ده بار سهمگین تر می بود.

باز هم ما آن قدر در لاک خود فرو رفته ایم که به جدی ترین تهدیدها توجه نمی کنیم. سالانه تا یک میلیون تن نمک به دریاچه ارال می ریزد، مگر کسی در جهان خم به ابرو نمی آورد. کسپین هم در آستانه نابودی است. برای جنگ عراق و افغانستان میلیاردها دالر سالانه پیدا می شود. مگر برای این داشته طبیعی که متعلق به همه جهان بشریت است، کسی یک شاهی هم هزینه نمی کند. اگر وضع بدین منوال پیش برود، در آینده نزدیک منطقه با فاجعه اکولوژیک رو به رو خواهد شد. در این جا به برخوردهای کاسموپولیتیک و جهان میهنانه نیاز است. هر آن چه که در سیاره زمین است، متعلق به همه جهان بشریت است و همه به پیمانانه برابری باید در برابر آن احساس مسوولیت نماییم».

دومین سخنران نشست دوم، **پروفیسور سویون بای** از جمهوری قرغیزستان بود که سخنرانی ایشان زیر نام «شالوده طبیعی سیاست خارجی چند پیکانی آسیای میانه میان روسیه، اروپا، آسیا و امریکا» بود.

ایشان در سخنرانی خود گفتند که: این اندیشه بوش که «هر که با ما نیست، دشمن ما است»، از ریشه نادرست است و موجب افت اتوریته امریکا در منطقه گردید. خوشبختانه او باما می خواهد این اندیشه نادرست را ویرایش کند.

در رابطه با تولید مواد مخدر در افغانستان باید گفت که درست نیست که همه افغان ها در این کار سرزنش و نکوهش می کنند. تنها کشت تریاک به خودی خود اهمیتی ندارد. درمندان کمتر کسی در باره پریسکورانت های کیمیایی سخن بر زبان می آورد. می دانیم که برای تولید مواد مخدر به این مواد نیاز است. این مواد از کجا می آید؟ آن هم به هزاران تن. مگر افغان ها چنین تکنولوژی یی دارند؟ چرا در این زمینه مبارزه جدی صورت نمی گیرد؟ نمی دانم. شاید کاسه یی زیر نیم کاسه باشد. مادامی که احوال به همین منوال باشد، نباید انتظار بهبود کار را در زمینه مبارزه با مواد مخدر داشت. نفس حضور نیروهای بیگانه در افغانستان تکانه جدیی یی به بازرگانی مواد مخدر در این کشور داده است. شگفتی آور این که مواد مخدر بیشتر در گستره یی تولید می شود که در آن بیشترین شمار سپاهیان خارجی متمرکز هستند.

در واقع، در افغانستان جنگ چهارم تریاک به راه افتاده است. آسیای میانه، روسیه، اروپا، ایران و پاکستان و در این اواخر چین از قربانیان این جنگ هستند.

سخنران بعدی نشست **پروفیسور حکیمف** از جمهوری تاجیکستان بودند که سخنرانی شان زیر نام «آینده سیاست خارجی چند محوری تاجیکستان» ایراد گردید. ایشان در لا به لای سخنان شان بحران افغانستان را چونان بحران بسیار خطرناک برای امنیت ملی تاجیکستان و همه کشورهای آسیای میانه ارزیابی نمودند.

آخرین سخنران نشست دوم روز نخست، **بانو اشمنت** از جمهوری فدرال آلمان بود که عنوان سخنرانی شان «امکانات راستین پیاده سازی استراتژی جامعه اروپایی در قبال کشورهای آسیای میانه» بود.

ایشان کمک نهادهای اروپایی را در تعمیق ارزش های دموکراسی و پشتیبانی از نهادهای مدنی و گسترش جامعه مدنی را در پهلوی کمک های جامعه در زمینه های توسعه منطقه بسیار مهم ارزیابی نمودند و فرمودند امنیت را نمی توان از خارج وارد کرد.

سومین نشست روز نخست کنفرانس زیر عنوان «منافع استراتژیک روسیه و کشورهای غربی در گستره آسیای میانه» بود که گرداننده آن آقای کامش- رییس فدراسیون صلح و تفاهم بودند.

نخستین سخنران این بخش داکتر وارونین- کارمند ارشد مرکز امنیت اروپا و اتلانتيک بودند که سخنرانی شان زیر نام «مدل های تعامل روسیه و باختر در منطقه آسیای میانه: تعارض و همخوانی منافع» ایراد گردید ایشان گفتند: «ابزارهای سیاست استراتژیک تامین منافع ملی روسیه عبارت است از سازمان های همگرا در سیمای جامعه کشورهای مستقل همسود، سازمان قرا داد امنیت باهمی، شورای اقتصادی اروآسیایی و سازمان شانگهای.

این گونه، مکانیزم های ایجاد شده منطقه یی در زمینه تحقق برنامه های درازمدت تمام عیار تعامل میان کشوری است.

باید بالادستی روسیه در گستره آسیای میانه را نسبت به پارتنرهای غربی نشاندهی کرد که افزون بر فاكتور نزدیکی جغرافیایی و همگسنگری جیوپولیتکی، فاكتور نزدیکی تمدنی یا دقیق تر میان تمدنی نیز در میان است. همیشگی های تاریخی نیز یک موضوع مهم است. همین اکنون 6.3 میلیون روس تبار در گستره آسیای میانه بود و باش دارند.

مهم ترین چیز، رفتارها و برخوردهای باهمی برای حل مسایل بین المللی، منطقه یی نظامی- سیاسی و انرژی تیک و تکیه بر شالوده های متساوی الحقوق و متقابلا سودمند بدون مداخله در امور داخلی است.

دشواری در این است که مثنی آسیای میانه یی کشورهای باختری ناهمگون بوده و چنین بر می آید که تا کنون تا پایان شکل نگرفته باشد (Modus operandi). گروهی از کشورهای غربی بیشتر بر راهکارهای سخت ابزاری نظامی- سیاسی تاکید دارند و گروهی هم با احتیاط با این راهکارها برخورد می نمایند و بیشتر بر راهکارهای نرم ابزاری تاکید دارند و این شیار میان آنان روز تا روز ژرف تر و فراخ تر و فراخ تر می گردد.

آنچه مربوط می گردد به مدل توسعه غربی، که در بر گیرنده اصول بنیادینی چون دموکراسی، اقتصاد بازار و حقوق بشر می گردد، رسالت غرب است تا در زمینه با کشورهای منطقه همکاری کند. اما رفتارهای برخی از کشورهای غربی موجب شده است که در میان کشورهای منطقه، غرب گریزی و بی اعتمادی افزایش یابد و این به تحکیم دموکراسی مساعدت نمی کند. ترس از سوء استفاده از پوشش دموکراسی برای پیاده سازی برنامه های سیاسی موجب کند شدن روند دموکراتیزاسیون در منطقه گردیده است.

هر گونه بهره بردای ابزاری از کشورهای آسیای میانه برای پیاده سازی استراتژی های موهوم در افغانستان دستاوردهای ارزنده نخواهد داشت. در این زمینه منش ایالات متحده و جامعه اروپایی از هم تفاوت دارد. اروپا که تجربه جنگ های استعماری در منطقه آسیا و افریقا را دارد، با خویشتنداری بیشتری رفتار می نماید. در حالی که امریکا بیشتر اهداف استراتژیک را دنبال می کند که با تامین منافع تمدنی و نظامی-

سیاسی این کشور که در منطقه دنبال می شود، پیوند دارند. هرگاه این سیاست ادامه یابد، شاید منجر به فاصله گیری روز افزون کشورهای آسیای میانه از امریکا شود.

کشورهای منطقه باید همچنان به پتتسیال غرب توجه داشته باشند. در گام نخست، در دست داشتن نهادهای مالی جهانی مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بانک بازسازی و توسعه.

همکاری روسیه و غرب برای ثبات در منطقه بسیار حیاتی است. پارتنرهای غربی باید این موضوع را بپذیرند که بدون روسیه همه تدبیرهایی که در زمینه تامین امنیت منطقه پی روی دست دارند، از جمله در افغانستان و به همین ترتیب اقدامات اقتصادی به شمول مسایل انرژی کمتر امید بخش اند. باور سازی در زمینه از اهمیت بسیاری برخوردار است. همه مسایل باید بر شالوده توازن عادلانه منافع حل و فصل گردد.

باید از زیانرسانی به منافع دیگران که امریست بسیار ناپسند، پرهیز گردد. سازمان ملل ناتو و جامعه اروپایی باید تعامل روسیه و غرب را برای گشودن گره کور مسایل منطقه از جمله مساله خونبار افغانستان چونان یک اصل عمده در سیاست جهانی به رسمیت بشناسند. نادیده گرفتن این اصل و نادیده گرفتن واقعیت های موجود در منطقه از سوی غرب در گام نخست برای خود این کشورها زیانبار است.

برای روسیه منافع ملی گسترده اش در آسیای میانه مهم است. آنچه در سیاست روسیه مبهم است- نبود استراتژی و دکترین روشن و ارایه آنالیز کانسپتوئل است که هرگاه هم هست، باید بهبود و تکامل یابد. باید غرب جدا از کاربرد استانداردهای دوگانه در قبال منطقه خودداری ورزد. در گذشته نگرانی هایی در زمینه انحصارگرایی بر کنترل لوله های رسانایی نفت و گاز بود. امروز دیگر این نگرانی ها بی پایه می نمایند. سیاست کشورهای منطقه چند پیکانی بودن لوله ها است. امروز لوله های نفت و گاز هم در راستای روسیه، هم در جهت چین و هم به سوی ترکیه و ایران کشیده شده یا می شود.

دیگر این تتر هم رنگ می بازد که حضور درازمدت امریکا در افغانستان، زمینه را برای گسترش پایگاه های نظامی روسیه در آسیای میانه فراهم می آورد و توجیه می کند و بستری را برای تحکیم مواضع روسیه در آسیای میانه پهن می نماید. هرگاه به رفتارهای باهمی رو بیاوریم، دیگر چه نیازی به پهن ساختن چنین پایگاه هایی می ماند؟

سحنرانان دیگر این نشست آقایان دکتر پاپف- رییس مرکز همکاری تمدن ها، سافرونچوک- سر دبیر مجله «بازی بزرگ در آسیای میانه» زیر همین عنوان، یاتسنکو- رییس فوند «ارثیه اروآسیایی»، میخایلنکو- استاد دیپارتمنت امنیت ملی اکادمی علوم روسیه زیر عنوان: «جنبه های نو سیاست روسیه در آسیای میانه»، ارکادی دوبنف-مبصر سرشناس روزنامه «وریمیا»، زیر عنوان «فاکتور ناتو در

استراتژی تامین امنیت منطقه آسیای میانه»، بانو کودریاشووا – کارمند علمی مرکز اروپا- اتلانتیک زیر عنوان «تعامل ترکیه با کشورهای آسیای میانه» بود.

یادداشت: در جر و بحث هایی که در پیرامون این موضوعات رخ داد، چند مساله را شایان یادآوری می دانیم:

بانو داکتر شیرین آکینار از بانو کودریاشووا پرسیدند: دلیل کاهش پویایی های ترکیه و در کل نقش این کشور در آسیای میانه و قفقاز چیست؟ چرا تراز روابط اقتصادی- تجاری ترکیه با این کشورها پایین آمده است؟

پاسخی که ارائه گردید، چندان قناعت بخش نبود و جر و بحث های فراوانی را برانگیخت. از این رو، گرداننده نشست دیدگاه های سایر حضار را در زمینه جویا گردید. بنده هم با بهره گیری از فرصت، دیدگاه های خود را در زمینه ارائه کردم:

«از دیدگاه من این تراز نه تنها پایین نیامده است، بل برعکس بالا هم رفته است. کنون روابط ترکیه با کشورهای آسیای میانه بسیار حسنه و نیک و رو به گسترش است. مثال روشن آن این که نور سلطان نظربایف در نشست وزیران خارجه کشورهای عضو سیکا در 2008 ریاست دوره بی سازمان را برای سال های آینده پس 2010 به ترکیه پیشنهاد کرد. مگر این درست است که درصدی وزن مخصوص ترکیه در کل کامپلکس مناسبات کشورهای آسیای میانه با جهان بیرون کاهش یافته است و پایین آمده است که به کلی طبیعی است.»

روشن است که در سال های اخیر تراز مناسبات اقتصادی- تجاری کشورهای آسیای میانه با چین، روسیه، ایران، کشورهای عربی، جاپان، هند، کوریا، جامعه اروپایی و دیگر کشورها به گونه چشمگیری بالا رفته است که طبعاً وزن مخصوص ترکیه و درصدی ترکیه را در کل میزان اقتصادی- بازرگانی کشورهای آسیای میانه به گونه طبیعی پایین می آورد. برای مثال، سرمایه گذاری دو میلیارد دلاری روسیه در قرغیزستان روشن است که درصدی سرمایه گذاری دیگر کشورها از جمله ترکیه را که اصلاً با روسیه قابل مقایسه نیست، در این کشور به میزان شایان توجهی پایین می آورد.

دو نکته دیگر هم است:

1- از دیدگاه من، روابط ترکیه با کشورهای آسیای میانه و قفقاز دو مرحله دارد: - مرحله نخست که من نام آن را مرحله میانجیگری می گذارم، مرحله سال های دهه نود بود. در آغاز، پس از فروپاشی شوروی پیشین، امریکا و کشورهای اروپایی که شناخت چندان از آسیای میانه و قفقاز نداشتند، ترجیح می دادند، از خدمات میانجیگری ترک ها بهره بگیرند و سود بحویند. دلیل این کار همچنان این بود که هراس داشتند مبادا پویایی های آن ها در این گستره با واکنش تند و حساسیت روس ها رو به رو شود و در کل این روند را با چالش هایی رو به رو ساخته و با ناکامی بکشاند و به تیره شدن روابط شان با مسکو بیانجامد. یک رشته نگرانی های امنیتی در گستره این کشورها هم در این کار تاثیر داشت.

- مرحله دوم که از اوایل دهه نخست سده بسیت و یکم یعنی در سال های 2000 آغاز شد، این کشورها خودشان یکر است در آسیای میانه و قفقاز به میدان آمدند و دیگر نیازی به میانجیگری ترک ها احساس نمی کردند. روشن است همه این عوامل تاثیرات خود را دارند.

باید متوجه یک نکته دیگر هم است که توانمندی ترکیه در مقایسه با امریکا، چین، روسیه، جاپان و جامعه اروپایی چندان بزرگ نیست. حتا توانایی مالی آن با کشورهای عربی هم قابل مقایسه نیست. از همین رو، نباید هم انتظار داشته باشیم که آن کشور بیش از آن چه که توان دارد، در منطقه نقش بازی نماید.

2- در این جا باریکی های دیگری هم است. بسیاری از شرکت های ترکی با آغاز به بازی نمودن نقش میانجی میان شرکت های غربی و شرکت های آسیای میانه بی آغاز به زیاده روی در سودجویی نمودند که موجب بی اعتماد شدن روز افزون آنان به دیده هر دو طرف گردید. برای نمونه در سال 1992 هنگامی که سلیمان دیمیریل به تاشکنت آمد، من هم در این شهر بودم. در آن هنگام فضای مناسبات میان دو کشور چنان روشن بود که اسلام کریمف در یک گفتگوی تلویزیونی گفت آرزومندم که ما روزی زیر سقف یک پارلمان بنشینیم. چندی بعد، حتا برنامه هایی به زبان ترکی در سرتاسر ازبیکستان پخش می شد و هزاران دانشجوی ازبیک به ترکیه گسیل گردیدند.

مگر، درست یک سال بعد در 1993 وقتی بار دیگر به تاشکنت رفتم، یکی از مقامات ازبیکستانی به من گفت که بسیاری از شرکت های ترکی از حسن نیت جانب ازبیکستان سو استفاده های ناروایی از معاملات نموده اند. از این رو، دیگر نمی توانیم به آن ها در بست اعتماد کنیم. درست حالا کار به جایی کشیده است که اسلام کریمف ترکیه را متهم به مداخله در امور ازبیکستان نموده و متهم به همکاری با اپوزیسیون اسلامی آن کشور نموده است. او همچنان هزاران دانشجوی ازبیک را از ترس رخنه تندروان مسلمان در میان آنان دو باره به کشور فراخوانده است.

به هر رو، من باور ندارم که دولت ترکیه در این کار دست داشته باشد. مگر هرگاه سخن بر سر محافل و حلقه های خاص باشد، چرا. تندروان عرب به ویژه وهابی ها از دیر باز بدین سو در میان روحانیون ترکیه نفوذ دارند و ممکن است از راه آنان برای رخنه در آسیای میانه بهره جسته باشند. آوازه هایی هم است مبنی بر این که عرب های تند رو در میان کارگران ساختمانی ترکی رخنه نموده و از طریق آنان با تندروان در آسیای میانه و قفقاز روابطی برپا نموده اند. شاید هم به همین دلیل بود که روس ها فعالیت های شرکت های ساختمانی ترکی را در قفقاز محدود ساخته و زیر نظارت شدید گرفتند. شماری از کشورها مانند تاجیکستان پیروی از مذهب وهابی را رسماً ممنوع اعلام نمودند. همه این ها روشن است که تاثیر منفی بر جا گذاشته است. مگر در کل، مناسبات ترکیه با همه کشورهای آسیای میانه و قفقاز رو به گسترش دارد که نمونه اخیر آن هم ارمنستان است.

نخستین نشست روز دوم کنفرانس زیر نام «سازمان های منطقه بی در آسیای میانه» برگزار گردید که گرداننده آن داکتر ارلف- مدیر انستیتوت پژوهش های بین المللی بود.

نخستین سخنران این نشست بانو پروفیسور داکتر زویاگیلسکایا- معاون ریاست مرکز پژوهش های استراتژیک و سیاسی روسیه بود. سخنرانی ایشان زیر نام «همگرایی سیاسی در آسیای میانه: محدودیت های و دورنماها» بود.

در پی ایشان آقای داکتر نیکیرف- مشاور اداره سیاسی دارالانشای سازمان قرار داد امنیت باهمی سخنرانی کردند که موضوع سخنرانی شان «سازمان قرار داد امنیت باهمی در آسیای میانه» بود. ایشان از افغانستان به عنوان عمده ترین تهدید برای کشورهای آسیای میانه و همه کشورهای عضو سازمان شانگهای نام بردند و گفتند افغانستان به محور کانسلیدیشن و همپیوندی کشورهای شانگهای مبدل شده است و گفتند چالش هایی که از افغانستان بر می خیزد، برای ما بسیار خطرناک اند. در سال های نزدیک می توان انتظار برد که عمده ترین تاثیرات بی ثبات سازی از جنوب متوجه ما خواهد بود. در سال های آینده کاملاً محتمل است که اوضاع در آسیای میانه به خاطر پیچیده تر شدن اوضاع در افغانستان، تحول منفی اوضاع در پاکستان و پیامدهای ممکنه وارد آوردن ضربه احتمالی بر ایران پیچیده تر شود. احتمال اقدامات طالبان در شمال افغانستان و دیگر اقدامات انتقام جویانه در برابر نیروهای ائتلاف بین المللی در افغانستان می رود.

سخنران دیگر نشست بانو داکتر شیرین آکینار از لندن بودند که موضوع سخنرانی شان «سازمان شانگهای: برخورد نو در قبال امنیت» بود. ایشان این پرسش را مطرح ساختند که چه راه هایی برای همکاری میان سازمان شانگهای با چنین سازمان هایی چون ناتو و جامعه اروپایی برای حل مسایل گلوبال وجود دارد؟ همچنان علی الخصوص تاکید گردید که اوضاع بلوچستان انفجار آمیز گردیده است و باید به آن توجه جدی شود. همچنان ابراز نگرانی کردند که مبادا شانگهای به چتری مبدل گردد در خدمت منافع گسترده چین.

بانو آکینر نشاندهی کردند که چین آهسته آهسته به بازی کردن نقش در پهنه جهانی می پردازد. برای نمونه چین به دولت سریلانکا در سرکوب بیره های تامیل کمک کرد و در ازای آن در پی به دست آوردن یک پایگاه استراتژیک در این کشور است که توازن استراتژیک را در پهنه اقیانوس هند برهم می زند. در این اواخر روسیه نیز به سریلانکا علاقه پیدا نموده است. همه این ها گواه بر آن است که رقابت آهسته آهسته در اقیانوس هند پهن می شود.

سخنران دیگر نشست نخست روز دوم، آقای داکتر لوگین- رییس «مرکز پژوهش های آسیای خاوری و سازمان شانگهای» بودند که در سخنرانی مفصل شان نشاندهی کردند که بیشترین تهدیدات برای سازمان شانگهای از افغانستان بر می خیزد. مانند سپراتیسم، تروریسم و اکستریمیسم. شانگهای باید دیالوگ بین الافغانی را سازماندهی

کند. باید کنفرانس بین المللی برگزار شود. همانا افغانستان خاستگاه اصلی تهدیدات دهشت افکنانه برای کشورهای شانگهای به شمار می رود.

ایشان گفتند که «استقرار منظم نیروهای سازمان قرار داد امنیت باهمی در امتداد مرزهای افغانستان و آسیای میانه، تنها سپر تضمین کننده جدی جلوگیری از رخنه چالش ها و تهدیدات برخاسته از افغانستان است. ایران نیز باید جدی ترین اقدامات را در مرزهای خود با پاکستان و افغانستان انجام دهد.»

وی در ادامه گفت: روسیه جای نخست را در جهان در زمینه مصرف مواد مخدر دارد و عملاً در حال **جنگ تریاک** قرار دارد. وی طالبان را یک سازمان غیر سیستمی خواند که تا هنوز ناشناخته مانده است. افغانستان تنها بخشی از یک استراتژی بزرگ است و این پرسش را مطرح کرد که روشن نیست که بر کدام شالوده حقوق بین الدول آمریکا می خواهد فرماندهی آیساف را به دوش بگیرد؟! در حالی که آیساف بر اساس ماندات سازمان ملل در افغانستان حضور دارد و حضور ناتو داوطلبانه بر اساس تفاهم با دولتی است که زیر نظر آمریکا در این کشور به وجود آمده است.

اوضاع ناگوار در افغانستان ره آورد و برآیند مثنی سیاست خارجی نادرست اداره پیشین آمریکا است. پس از حملات دهشت افکنانه یازدهم سپتامبر که بر اساس مدارک امریکایی ها از گستره افغانستان سازماندهی شده بود، آمریکا با به دست آوردن پشتیبانی متحدان خود در ناتو و برخی دیگر از کشورها افغانستان را به سرعت اشغال و پایگاه های اصلی دهشت افکنان را نابود ساخت. چنین واکنش و چنین پاسخی در اصل قابل درک است. مگر بار یک جانبه گرایی اقدامات آمریکا و نادیده گرفتن پیچیدگی های درونی اوضاع در افغانستان، تاریخ آن و به ویژه تاریخ تلاش های گذشته مبنی بر تحمیل رژیم های بیگانه با مردم این کشور، آهسته آهسته و رفته رفته شمار فراوان دشواری ها را با خود به همراه آوردند که مهمترین آن ها رهبری ضعیف و ناتوان کنونی کشور می باشد که بر بخش بیشتر کشور تاثیر و نفوذ ندارد.

در این اواخر، پویایی های دهشت افکنان که خود را در بسیاری از استان های افغانستان و نه تنها افغانستان بل پاکستان نیز آزاد احساس می کنند، افزایش چند باره یافته است. تولید مواد مخدر ده ها بار بالا رفته یافته است. اوضاع کنونی در افغانستان در دسرهای جدی یی را برای تقریباً همه کشورهای جهان آفریده است. در گام نخست برای کشورهای همسایه. جورج بوش در کل هوادار رفتارهای لگام گسیخته بک جانبه بود. عمدتاً مبتنی بر فنانیسم نومحافظه کارانه و هیچ گونه آرزومندی یی را در زمینه جلب همکاری سازمان شانگهای در حل مساله افغانستان تبارز نمی داد. امروز سوگمندان به رغم آن که اداره بوش دیگر از میان رفته است، با آن هم اوضاع در افغانستان به پیمانچه چشمگیری بدتر شده است.

شکست غرب در افغانستان جدی ترین و شاید جبران ناپذیرترین ضربه بر کلیت و تمامیت نظام مناسبات بین المللی باشد. از سوی دیگر، کشورهای شانگهای که آماج

تهدیدات ضربات تروریستی و مواد مخدر برخاسته از افغانستان اند، بس در با ثبات شدن افغانستان ذینفع اند. از این رو، منافع مشترک و چالش ها و تهدیدات مشترک ایجاد می نماید تا از اقدامات یک جانبه به سوی همکاری های باهمی رو آورده شود.

تصور همتایان غربی ما در باره افغانستان در بیشتر موارد انتزاعی می نماید. برای مثال، در دیداری که با نمایندگان جامعه خبرگان روسیه در سفارت امریکا در ماه فبروری 2009 برگزار گردیده بود، پاتریک مون- معاون وزارت امور خارجه امریکا در امور آسیای جنوبی و میانه که در عین حال از ایالات متحده در کنفرانس مسکو نمایندگی می کرد، تلاش می ورزید حاضران را متقاعد سازد که اوضاع در افغانستان به آن پیمانانه هم خراب نیست و عمده ترین مشکل افغانستان کمبود دموکراسی است که آن را برگزاری انتخابات پیش رو پر خواهد کرد!

خبرگان روسی، در مقابل، تصویر بس بدبینانه یی را پرداز نموده، به امریکایی ها مشوره دادند که بیشتر با واقع بینی با قضایا برخورد نمایند. حداقل از چچنستان بیاموزند. یعنی سر انجام یک رهبر بومی نیرومند را بیابند که کم و بیش در میان مردم از محبوبیت برخوردار باشد و توانایی آوردن نظم در کشور را داشته باشد.

در پایان باید گفت که هرگاه امریکایی ها نخواهند جو برای گسترش همکاری با روسیه در زمینه مساله افغانستان را بهبود بخشند- چیزی که امریکا و دیگر کشورهای ناتو آشکارا به آن نیاز مبرم دارند و در پهلوی آن دست به چنین اقدامات غیر دوستانه یی چون برگزاری رزمایش ها در گرجستان بیازند، نباید در انتظار بهبود اوضاع در افغانستان باشند.

دومین نشست روز دوم کنفرانس زیر نام «**صدور بی ثباتی از افغانستان - چالشی امنیتی برای آسیای میانه و همه کشورهای جامعه کشورهای مستقل همسود**» برگزار گردید که گرداننده آن بانو داکتر شیل- کارمند ارشد علمی «مرکز همکاری تمدن ها» بود.

سخنران نخست این نشست این جانب- **آریانفر** بودم که متن کامل سخنرانی ام در پایان گزارش بازتاب یافته است.

دومین سخنران نشست **جنرال گریچانینف**- رییس «شورای اتلانتیک جمهوری اوکرایین» بود که عنوان سخنرانی شان «**افغانستان به منزله چالش امنیتی برای آسیای میانه**» بود. ایشان در سخنرانی خود فرمودند:

در ماه اگوست سال روان در افغانستان انتخابات ریاست جمهوری به راه افتاد. مهم ترین مساله در انتخابات افغانستان این است که این انتخابات چگونه می تواند بر روند استحکام جامعه پیرامون دولت مرکزی آینده تاثیر داشته باشد؟ پاسخ معین به این

پرسش را حتما کار آزموده ترین کارشناس در مسایل افغانستان هم نمی تواند بدهد. بسیار دشوار است در این زمینه پیشگویی هایی داشته باشیم.

چنین بر می آید که استراتژی پیشین نیروهای ائتلاف در قبال طالبان تا کنون کارایی نداشته است. در این باره جنرال استنلی مک کریستال- فرمانده نیروهای ائتلاف در افغانستان در گزارش خود نیز بی پرده سخن گفته است. به گفته او، افغانستان باور خود به نیروهای ائتلاف را از دست می دهد. چون جنگ در برابر طالبان زندگی آنان را به هیچ رو بهبود نبخشیده است. در عین حال، مک کریستال نشاندهی می نماید که می توان مشکل را با طالبان تا 60 درصد از سر راه برداشت، هرگاه برای آنان کدامین کاری را در افغانستان دست و پا کرد.

بایسته است همچنان یادآور شویم که در ماه جون دریاسالار مایکل مالن- صدر کمیته فرماندهان ستادهای نیروهای مسلح امریکا اعلام نمود که واشنگتن بر چرخش ریشه یی در اقدامات رزمی در افغانستان در یک سال و نیم آینده سنجش دارد.

اوضاع با این دشوارتر و پیچیده تر می شود که امریکایی ها برای حل مسایل پیش رو نمی توانند به یاری همسایگان افغانستان سنجش نمایند. در گام نخست، روشن است به یاری ایران که امریکا با آن کشور دوستی نمی ورزد. **این در حالی است که نزدیکی با ایران در چنین اوضاع و احوالی گامی بس به جا و خرد ورزانه خواهد بود. چون تهران خود در با ثبات سازی افغانستان بیش از پیش ذینفع است. کشانیدن پای تهران در امر رو به راه سازی اوضاع در افغانستان می تواند مساله را بیخی در تراز دیگر تعامل بالا بکشاند. از حمله از شدت تنش در پیرامون مساله هسته یی ایران و نیز حل و فصل بحران عراق که نیز به همین پیمانہ خطرناک و مبهم است، بکاهد.**

امروز افغانستان برای ناتو مساله شماره یک است. رییس جمهور اوباما در دیدار با سران ناتو اعلام داشت که نابودسازی القاعده و تامین امنیت امریکا دارای اهمیت درجه اول است.

برپایه آمار ارایه شده از سوی مرکز مناسبات استراتژیک و بین المللی شمار میانگین هاهانه حوادث جدی از 50 مورد در سال 2002 و 80 مورد در سال 2003 و 150 مورد در سال 2005 و 425 مورد در 2006 به 566 مورد در سال 2007 افزایش یافت که در سال های 2008 و 2009 از این هم بیشتر گردید. شمار حملات انتحاری از 1 مورد در 2001 و 2 مورد در 2003 و 6 مورد در 2004 و 21 مورد در 2005 و 123 مورد در 2006 به 106 مورد در سال 2007 افزایش یافت. هرگاه حملات انتحاری در 2005 به کشته شدن 366 نفر انجامیده بود، این میزان در سال 2006 به 695 نفر و در سال 2007 به 892 نفر انجامید. شمار کشته ها، زخمی ها و ربوده شدگان از 1540 نفر در سال 2005 به 3557 نفر در سال 2006 و 4672 نفر در سال 2007 بالا رفت.

شمار کشته ها و زخمی های ماهانه نظامیان امریکایی در برخی از ماه ها کمتر از 20 نفر در سال های 2002-2003 تا بیش از 30 نفر در 2004 و 70 نفر در 2005 و 2006 به 130 نفر در 2007 افزایش یافت. اوضاع در اواخر 2008- اوایل 2009 آغاز به بدتر شدن نمود. شمار برخوردهای رزمی در روند دو ماه نخست سال روان در مقایسه با همین دوره 2008 دو بار افزایش یافت. ابعاد گستره ریسک بزرگ در مرکز افغانستان سر از 2005 هر سال پیوسته افزایش می یابد و کنون به- از 30 تا 50 درصد می رسد. امور طالبان پیوسته در 72 درصد گستره کشور حضور دارند. سال گذشته این میزان 54 درصد بود. سه چهارم شاهراه های منتهی به کابل در تیر رس طالبان قرار دارد.

نتیجه گیری مرکز مناسبات استراتژیک چنین است: «استراتژی سیاسی- نظامی و اقتصادی طالبان کنون بارها موفقانه تر از اقدامات غرب در افغانستان است».

با نگاهی کوتاه بر اوضاع، می توان برداشت کرد که اقدامات امریکایی ها در افغانستان بارها بیشتر از ویتنام به درازا خواهد کشید و رهبران و اشنگتن نیک می دانند که بدون پشتیبانی متحدان در ناتو و نیز یافتن متحدان تازه منطقه یی، بردن این جنگ بسیار دشوار خواهد بود، هر گاه اصلا ممکن باشد.

سومین سخنران نشست دوم روز دوم پروفیسور دامتر نیکیتین بود که سخنرانی شان زیر عنوان «تشکیلات قانونی و غیر قانونی مسلح در افغانستان» ارایه گردید. ایشان گفتند که شمار افراد دسته های قانونی مسلح به 23000 نفر رسیده است که در ده ها شرکت امنیتی شخصی کار می کنند. بیشتر این ها مجاهدان پیشین هستند. به گفته ایشان کنون در گستره افغانستان و پاکستان نزدیک به 20 میلیون تفنگ خودکار کلاشنیکف موجود است که بخش بیشتر آن در دست گروه های مسلح غیر قانونی است.

آنچه مربوط می گردد به اوضاع سیاسی- نظامی- امنیتی در افغانستان، همه کارشناسان بر آن اند که رو به وخامت شدید و پر تنش شدن دارد. هر چه است، چنین بر می آید که تا کنون امیدی به پایان یافتن پیروزمندی سریع کارزار جنگی نیروهای ائتلاف بین المللی نیست. تنها در ماه جولای سال روان که رسانه ها آن را «جولای سیاه» می خوانند، شمار کشته های ناتو به 72 سپاهی رسید.

آنچه مربوط می گردد به کشورهای آسیای میانه، روشن است که رهبران این کشورها نمی توانند نگران و پریشان نباشند. اعلامیه استنلی مک کریستال- فرمانده نیروهای ناتو در افغانستان آشکارا دال بر پیچیده تر شدن اوضاع در شمال کشور است: «حالا دیگر ناگزیریم نه تنها به استان های خاوری و جنوبی، بل نیر به استان های شمالی هم توجه کنیم. چون به خاطر اقدامات جنگجویان طالب، بی ثباتی در شمال کشور نیز گسترش می یابد». ناگفته پیداست که سخن بر سر استان های هم مرز با ازبیکستان و تاجیکستان است که طالبان می توانند کاملا تاثیر خود را احیا نمایند. در نتیجه، خطر تهدیدات برای امنیت این جمهوری ها و در کل برای همه منطقه افزایش می یابد. شاید

پیروزی های طالبان در افغانستان (دست کم آغاز پویایی های گسترده آنان در شمال) به هم اندیشان آنان در کشورهای آسیای میانه جان تازه ببخشد و آنان را برای پویایی های بیشتر بر انگیزد.

در ماه می سال روان گروهی از تند روان در شهر خان آباد در نزدیکی مرز قرغیزستان و ازبیکستان دست به کارروایی های زدند. رخدادها ی چند پیش ایالت سین زیان چین در گستره اویغور نشین نیز آژیر خطری است گواه بر این که **آسیای میانه در برابر آزمایش تازه یی قرار گرفته است که باید صلابت خود را به نمایش بگذارد»**.

آخرین نشست کنفرانس در مقر سازمان قرار داد امنیت باهمی برگزار گردید که در آن تنها مهمانان خارجی اشتراک داشتند. در این نشست از جانب سازمان آقای بدلان- معاون دبیر کل از جمهوری ارمنستان و دو تن از همکاران شان اشتراک داشتند.

آقای بدلان در سخنرانی شان گفتند که متأسفانه تا کنون مساعی جامعه جهانی در افغانستان نتیجه نداده است. از دیدگاه ما حل مسایل مستلزم تشریک مساعی باهمی و همکاری های همه جانبه است. ما به نوبه خود آماده هر گونه همکاری با جامعه جهانی هستیم. تنها با همکاری می توان مشکل را حل کرد. شاید برخی از دوستان ما بر آن باشند که می توانند به تنهایی مساله را حل نمایند. مگر تجربه تلخ هشت سال گذشته گواه بر آن است که چنین مساله پیچیده و دشواری را به دشوار بتوان با اقدامات تنهایی یک تنه حل کرد.

ما جدا بر آن هستیم که مساله یک مساله گلوبال است که خواهان حل گلوبال می باشد. راستش من دوست ندارم حط فاصل بکشم. ما یا آن ها. مشکل به راستی که یک مشکل جهانی است. در این جا تنها «ما» می تواند کاری بکند. تهدیدات و چالش ها واقعا که گلوبال و جهانگیر اند و همه ما را تهدید می کنند. تنها با مساعی باهمی می توانیم کاری بکنیم. جنگ سرد به پایان رسیده است. نیابد دور تازه یی آغاز یابد. این به سود هیچ کسی نیست. **هرگاه در افغانستان همه مساعی خود را بسیج نسازیم، خطر آن که این کشور تکانه نوی به جنگ سرد بدهد، بزرگ است و باید با همه نیرو جلو آن را بگیریم.**

ما آماده همکاری و هماهنگی با جامعه اروپایی، سازمان امنیت و همکاری و اردوگاه ناتو هستیم. ما در زمینه کاهش ترافیک مواد مخدر همکاری داریم. ما با اجرای عملیات خود در گستره آسیای میانه و گستره مسوولیت سازمان قرار داد امنیت باهمی مبارزه می کنیم. در افغانستان هم با دولت بر اساس دو جانبه و هم با جامعه بین المللی همکاری داریم. حالا رشته سخن را به دوستان می سپارم.

بانو شیرین آکینار: مساله یی را که من می خواهم مطرح کنم این است که امروز متأسفانه اعتماد نیست. ما نسبت به یک دیگر هنوز هم باور نداریم. دردمندانه جنگ سرد پنهانی هنوز هم ادامه دارد. چگونه می توان به این بی اعتمادی پایان داد و ناباوری را برداشت؟ در غرب شماری بر این اند که ما در جنگ سرد برنده شده ایم و به پیروزی رسیده ایم. چرا با کسی این پیروزی را تقسیم کنیم؟ و با کسی همکاری کنیم؟ شاید آنان می پندارند که به همکاری کسی نیاز ندارند و به تنهایی می توانند مسایل را حل کنند. هر چه است، بر خلاف انتظار پیروز مندان، آسیای میانه آنان را در آغوش نگرفت و امروز آهسته آهسته از آنان فاصله می گیرد. در غرب دلیل این کار را می دانند و می گویند که دست های مسکو در زیر پرده کار می کند.

آقای بدلیان: هر چه است، امروز شمار بسیاری بر آن اند که همکاری و باورمندی و اعتماد سازی الترناتیف ندارد. این یک نیاز تاریخی است. شاید شماری از دوستان ما در غرب هنوز به این باور نرسیده باشند. مگر دیر یا زود به جرگه نیروهای پراگماتیک خواهند پیوست. من دوست ندارم از واژه هایی چون جبر زمان استفاده کنم. مگر می شود از نیاز و ضرورت تاریخی استفاده کرد. ببینید، از افغانستان هم تهدیدات مستقیم و هم تهدیدات غیر مستقیم بر می خیزد. از پول مواد مخدر سازمان های دهشت افکن در سرتاسر جهان تمویل می شوند. تنها مساله کشت تریاک نیست. مشکل بزرگتر صدور مواد کیمیایی به افغانستان است. این پرسش بر می گردد به کشورهایی که تکنولوژی پیشرفته تولید پریسکورها را در اختیار دارند.

مشکل دیگر این است که ما تعریف مشخصی از تروریزم نداریم. روشن است در نبود تعریف مشخص، باور سازی بسیار مشکل است. مگر از دید من، هنگام آن فرا رسیده است که دیگر اراده و عزم راسخ خود را در زمینه به نمایش بگذاریم. چون خطر همگانی بسیار جدی است و دیگر نمی توانیم آن را نادیده بگیریم. باید سرویس های اطلاعاتی با هم همکاری نمایند.

ببینید، ما باید در دادن ارزیابی ها و تعریف ها بسیار محتاط باشیم. چون هر گونه ارزیابی و یا تعریف مبهم یا سر درگم می تواند پیچیدگی هایی را به بار بیارود. من نمی خواهم نان ژورنالیست ها را کم کنم. ژورنالیست ها نیک می دانند که موفقیت شان در گرو پخش اخبار و گزارش های شگفتی برانگیز و سنساسیون ها است. آزادی بیان هم دست آنان را برای پخش هرگونه اطلاعات باز گذاشته است. برخی از سیاست شناسان هم تمایل دارند همین اخبار شگفتی بر انگیز را چاشنی پژوهش های خود بسازند و بر پیچیدگی ها بیفزایند. شاید شمار غیب گویان و پیشگوبان هم به این روند بپیوندند. ما با این ها کاری نداریم. مگر، اوضاع واقعا دراماتیک است و باید دست در دست هم بدهیم و یکجا با آن مبارزه نماییم و چاره جویی نماییم.

درست می فرمایید که اعتماد سازی هنوز در تراز بایسته نیست. ما جدا بر آن هستیم که بدون تشریک مساعی و بدون اعتماد کامل و مبارزه باهمی نه بر تروریزم، نه بر

قاچاق مواد مخدر و نه بر دیگر پیامدهای ناشی از تیرگی اوضاع در منطقه، فایق آمده می توانیم.

امروز، متأسفانه اوضاع بس پیچیده بی در پاکستان به وجود آمده است و شمار دسته های مسلح غیر قانونی به گونه چشمگیری افزایش یافته است. تندروی مذهبی به گونه لگام گسیخته دامنه یافته است و بیم آن می رود که سراسر گستره اسلام سنی را در منطقه و حتا جهان فرا گیرد. نباید فراموش کرد این خطر مانند آتشی است در دست باد که می توانند به هر سو بوزد و هر آنچه را که بر سر راهش بیاید بسوزاند.

متن سخنرانی
عزیز آریانفر

پایان روند بن
و

نیاز تاریخی به راه اندازی روند نوین صلح در افغانستان

جناب رییس!
خانم ها و آقایان گرامی!

چنانی که می دانید، مساله افغانستان مساله بی است پیچیده، خونبار و بسیار خطرناک که حل آن مستلزم تشریک مساعی جامعه جهانی است. به گونه بی که آگاهی داریم، پایان سده بیستم با دگرگونی بنیادی سیستم سیاسی در جهان مقارن بود. نزدیک به نیم سده، نظامی که در کنفرانس یالتا به تثبیت رسیده بود- جهان دو قطبی بر گیتی حاکمیت کرد. پس از فروپاشی شوروی و فروریزی دیوار برلین، چنین بر می آمد تا جهان یک قطبی شود. مگر یک دهه پس از آن، ما در آستانه شکلگیری نظام چند قطبی هستیم. امروزه ما در شرایط جهان چند قطبی به سر می بریم که تا هنوز برای آن قواعد بازی تدوین شده وجود ندارد.

در این اوضاع، هرگاه قدرت های بزرگ روی یک کانسیت گلوبال برای امنیت جهانی و تقسیم عادلانه منابع انرژی و گستره نفوذ به توافق نرسند، چالش ها و تنش های منطقه بی را پایانی نخواهد بود. تنها شکل بحران ها است که تغییر خواهد کرد و بس. خود بحران ها برای سالیان آزرگار در سرزمین های آشوب زده پایدار خواهد ماند و توده های میلیونی انسان های باشنده در این مناطق بحرانی در رنج و درد و تهیدستی و بینوایی و بیچارگی دایمی دست به گریبان.

روشن است افغانستان به عنوان کشوری که در خط نخست جبهه در همسایگی یکی از بزرگترین ذخایر یورانیوم جهان - قزاقستان (که هفده درصد ذخایر تثبیت شده جهانی را دارد) و از بیکستان (که چهار درصد ذخایر تثبیت شده جهان را دارد)، و در همسایگی دو حوزه بزرگ انرژی بزرگ خلیج فارس و کسپین (خزر) واقع است، بیش از هر کشور دیگری آسیب پذیرتر است. از همین رو، انتظار می رود که اوضاع در آن به وخامت بگراید.

بسیاری از کارشناسان بر آن اند که در اوضاع و احوال کنونی در کل، مجموع عوامل داخلی و خارجی به سود تداوم جنگ در افغانستان است. از همین رو، نباید انتظار داشت که در آینده نزدیک پایان یابد. از همین رو، هرگونه راهیافتی برای برونرفت از بحران هایی که افغانستان با آن دست به گریبان است، باید معطوف به مدیریت بحران و دارای بار موقت باشد.

امروزه مرکز ثقل جنگ جهانشمول در برابر تروریسم نیز از عراق به افغانستان انتقال می یابد. نگویند، افغانستان در کهکشان سیاست های جهانی، به چاله های سیاه در قرینه کهکشان های کیهانی، همانند است که هر آن چه را که وارد آن شود یا با آن نزدیک گردد، در خود فرو می برد، خرد می سازد و نابود می کند. هرگاه در قرینه کهکشان ها- منظومه های خورشیدی و اختران بزرگ (ستارگان) با افتادن به چاله های محوری نابود می شوند، در قرینه افغانستان این موضوع در باره ابر قدرت ها و پیمان های نظامی صدق می کند. شاید تصادفی نباشد که افغانستان را و خشورانه «گورستان ابر قدرت ها» نام داده اند. هر چه است، تا کنون هیچ ابری قدرتی با درآمدن به این «چاله سیاه جیوپولیتیک»، جان سالم به در نبرده است.

پرسشی که مطرح می گردد این است که این موضوع در قرینه ایالات متحده و ناتو چگونه است؟ هر چه است، تا کنون هیچ نشانه یی دال بر جان سالم به در بردن امریکا و متحدان آن از این کارزار به چشم نمی رسد. دست کم از هنگامی که امریکا وارد گود افغانستان شده است، آب آرام از گلوی دولتمردان آن کشور پایین نرفته است و خواب خوشی نداشته اند.

در افغانستان روند بن دسامبر 2001 خود را یکسره بی آبرو ساخته و ناکار آبی خود را ثابت ساخته است و به بن بست رسیده است. این کنفرانس به گونه یی که روشن است در افغانستان اداره یی را روی کار آورد و امروز برای همه روشن گردیده است که به بن بست رسیده است. این کار حتا در تلاش های سراسیمه آغاز شده ایالات متحده مبنی بر آغاز گفتگوها با طالبان که از روند سیاسی از سوی همان کنفرانس بن به دور افکنده شده بودند، بازتاب می یابد.

شوروی ها پس از یک دهه جنگ و صرف میلیاردها دالر به این نتیجه رسیدند که از راه های سخت ابزاری نمی توان گره از کار فروبسته افغانستان گشود و این بود که

سر انجام اندره گرومیکو- وزیر خارجه کهن کار و مجرب شوروی در یکی از نشست های دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی به گرباچف گفت که باید کار را به گونه بی به پایان برسانیم که در فرجام افغانستان دست کم یک کشور بیطرف بماند.

گمان می رود که کنون امریکایی ها هم به همین باور رسیده باشند و اگر هم نرسیده باشند، سر انجام به همین نتیجه خواهند رسید. گشودن باب گفتگو با روسیه و ایران و اشاره به این مطلب که حضور امریکا در افغانستان دراز مدت نخواهد بود، نشانه هایی است از همین رویکرد.

«کشورهای غربی (به ویژه امریکا) درست همانند شوروی پیشین نیاز به بازنگری در دکترین نظامی- سیاسی خود دارند و باید فرایافت تازه بی را در قبال مسایل جهانی تدوین کنند. دکترین کنونی غرب تقریباً همان دکترین نیئوکلونیالیستی بی است که پس از جنگ جهانی دوم تدوین یافته بود که مبتنی بر میلیتاریسم است و امروز دیگر کاربرد ندارد.»

حضور نیروهای امریکایی در افغانستان از یک سو با منافع ملی افغانستان در همسویی هست. مگر؛ از سوی دیگر، منافع ملی افغانستان را در بعد منطقه بی با چالش های جدی روبرو می سازد. از این رو، شکل یک پارادکس را به خود می گیرد که باید شکافته شود:

کنون افغانستان به چند دلیل، به حضور نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری ایالات متحده نیاز دارد:

- 1- ترس از اشغال کامل کشور (دست کم بخش های خاوری و جنوبی آن) از سوی طالبان (در واقع پاکستان و عرب های تندرو)
- 2- ادامه درگیری های بی پایان فرسایشی میان جنوب (پشتونی) و شمال (تاجیکی، ازبیکی، هزاره بی) و خطر فروپاشی و از هم گسیختگی کشور بنا به سازه واره های تباری، زبانی و مذهبی و فروپاشی سامانه دولت به چند بخش
- 3- واگیر شدن بد امنی و ناامنی سراسری با همه پیامدهای سنگین اجتماعی آن
- 4- قطع شدن یا کاهش یافتن چشمگیر کمک های بین المللی و روبرو شدن کشور با گرسنگی فراگیر

از این رو، افغانستان به حضور نیروهای ائتلاف بین المللی نیاز دارد و در چند زمینه منافع این کشور با امریکا گره می خورد:

- 1- مبارزه با تروریسم بین المللی و القاعده و طالبان و جلوگیری از پخش نفوذ تندوان عرب و پاکستانی.
- 2- مبارزه با مواد مخدر که درمندان امروزه 93 درصد آن در افغانستان تولید می شود.
- 3- کمک به روند دمکراتیزاسیون و دولت سازی در افغانستان.

- 4- بالارفتن جایگاه افغانستان در جامعه جهانی و تحکیم موقف آن در تراز بین المللی
- 5- جلوگیری از خطر فروپاشی کشور

پوشیده نیست، هرگاه اهداف ناتو همراستا با اهداف افغانستان تنها در تحقق همین چند هدف برشمرده شده در بالا خلاصه می گردید، کشورهای منطقه حرفی نداشتند و با آن کاملاً همنوایی می کردند. مگر، حضور دراز مدت امریکا در افغانستان با توجه به اهداف استراتژیک آن کشور با اهداف استراتژیک بسیاری از کشورهای منطقه مانند روسیه، چین و ایران و حتی پاکستان و کشورهای عربی در تقابل و تعارض قرار می گیرد و این کشور را به کارزار زروآزمایی ها و رویارویی های پایان ناپذیر مبدل می گرداند.

به هر رو، بسیاری از کارشناسان بر آن اند که برای حل مشکل افغانستان، دو راهکار وجود دارد:

یک- نرم افزاری

دو- سخت افزاری

راه حل نرم افزاری در بر گیرنده چنان مکانیزمی بود و است که سه گونه توازن را در افغانستان در نظر می گیرد:

- 1- توازن منافع قدرت های بزرگ در افغانستان مانند امریکا، اروپا، روسیه و چین، با روی کار آوردن یک دولت فراگیر و بیطرف و نامتعهد
- 2- توازن منافع منطقه یی هند و پاکستان، ایران و کشورهای عربی
- 3- توازن درونی که منافع میانباری، میان زبانی و میان مذهبی را در کشور در بر گیرد. با ایجاد یک ساختار فراگیر ملی

از دیدگاه تیوریک هم، مادامی که چنین توازن هایی دست کم به گونه نسبی به میان نیاید، محال است در افغانستان صلح پایدار و ثبات به میان بیاید.

دردمندان امریکایی ها اشتباه شوروی پیشین را مبنی بر گسیل نیروهای معدود و محدود نظامی تکرار کردند آن هم در سناریوی بدتر یعنی با گسیل نیروهای به بارها کمتر.

امروزه دیگر آشکار است که امریکا و ناتو به بهانه مبارزه با تروریسم در آسیای میانه و افغانستان، مسایل زیر را حل می کنند:

1- کنترل گنجینه های نفتی کشورهای عربی

2- محاصره ایران «مهار ناپذیر»

3- کنترل روسیه، چین و هند

4- تامین حضور استراتژیک در پشت جبهه چین.

5- جلوگیری از روند های انتی گراسیونی یا همپیوندی های منطقه یی

6- تامین کنترل بر منابع انرژی و شبکه های مواصلاتی سوئد برای رسانایی آن در گستره قفقاز - کسپین و آسیای میانه
7- یافتن امکان برای برانگیختن منازعات منطقه بی که می توانند بالقوه بهانه بی برای آغاز اقدامات جهانشمول نظامی بدهند»

8- کنترل پاکستان با متلاشی ساختن سازمان آی. اس. آی و روی کار آوردن یک دولت دست نشانده در آن کشور،

9- جلوگیری از گسترش بیرون از کنترل نفوذ اعراب

10- سد ساختن راه چین به راهیابی به گنجینه های نفت و گاز خلیج فارس

11- نزدیک شدن به ذخایر یورانیوم قزاقستان و دیگر کشورهای آسیای میانه

12- ایجاد پایگاه های هوایی برای رس رسانی به جنگ افغانستان در کشورهای آسیای میانه

13- زیر نظر داشتن استخباراتی سراسر گستره ارو آسیای میانه

14- روی کار آوردن رژیم های «دمکرات» هوادار امریکا در منطقه

در این اوضاع ، منافع ملی کشورهای چینی و روسیه، چین و ایران، شماری از کشورهای عربی و پاکستان ایجاب می نماید تا در گام نخست بکوشند هزینه های جنگ را برای امریکا بسیار بالا ببرند و آن کشور را در یک سناریوی همانند به سناریوی حضور نیروهای شوروی پیشین در افغانستان، درگیر یک جنگ فرسایشی دراز مدت در باتلاق افغانستان سازند و در نهایت وادار به ترک افغانستان سازند تا با سرافکندگی شکست خورده، این کشور را ترک نماید. در این حال، محافل و حلقه های خاصی در این کشورها در افغانستان دست به راه اندازی عملیات ویرانگر در ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و روانی می یازند.

در این حال، به پندار بسیاری از کارشناسان، حضور دراز مدت امریکا و ناتو در افغانستان و گیر ماندن آن در یک جنگ فرسایشی دراز مدت، یک سره به سود روسیه انجامیده است. این کارشناسان آینده های زیر را برای به کرسی نشاندن دیدگاه خود می آورند:

1- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان موجب می شود که در پهلوی خطر بنیادگرایی و تندروی اسلامی، خطر «پهن ساختن دموکراسی طراز امریکایی در منطقه» در چهارچوب طرح «آسیای میانه بزرگ» دمکراتیک با هدف تعویض رژیم های پسا مارکسیستی نیمه توتالیتر آسیای میانه با راه اندازی انقلابات رنگی نیز پیوسته بر فراز آسمان این کشورها سایه افکن باشد و این کشورها از ترس رخنه تندرویی و بنیادگرایی اسلامی و راه افتادن انقلابات رنگی به آسیای میانه، هر چه بیشتر به سوی روسیه گرایش داشته باشند و ماندن در گستره نفوذ روسیه را بر خطر تندرویی اسلامی و دموکراسی طراز امریکایی ترجیح بدهند. این تمایل ناخواسته، آن هم در اوضاع ضعف استراتژیک روسیه، برای مسکو چونان عطیه آسمانی به شمار می رود.

در این زمینه، امضای قرار داد همکاری های استراتژیک میان امریکا و افغانستان که موجب بی اعتماد شدن شدید کشورهای منطقه به امریکا و افغانستان و ارزیابی افغانستان چونان یک کشور در بند و تخته خیز پرش های بعدی امریکا در منطقه گردید، بزرگترین لغزش استراتژیک امریکایی ها به شمار می رود که در کنار بی اعتماد شدن امریکا نزد کشورهای آسیای میانه، بزرگترین عامل بی ثباتی در افغانستان هم گردید.

تداوم وضعیت ناگوار کنونی در افغانستان، کشورهای آسیای میانه را (با توجه به ترس فزاینده این کشورها از پهنایابی تدروی و بنیادگرایی اسلامی) از همگرایی طبیعی با کشورهای افغانستان، ایران و پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی باز داشته و در نتیجه از دستیابی به استقلال اقتصادی و سیاسی بیشتر باز مانده و موجب این می گردد که این کشورها بار دیگر به دامان پر مهر روس ها پناه ببرند و زیستن زیر سایه چتر حمایت روسیه را از افتادن به روز سیاه افغانستان و پاکستان ترجیح دهند. برآیند این وضعیت این است که کشورهای یادشده کماکان در وابستگی اقتصادی و امنیتی از روسیه بسر ببرند که با این کار، زمینه برای بازپسگیری مواضع از دست رفته روسیه در پی فروپاشی شوروی در آسیای میانه فراهم گردیده و یکسره به سود آن کشور بینجامد.

از این رو می توان گفت که امریکا به رغم این که به شدت خواهان کم رنگ شدن نقش روسیه در این کشورها است، با لغزش هایی که در افغانستان و پاکستان نموده و سیاست های نادرستی که در قبال ایران داشته است، ناخواسته به سود روسیه عمل نموده و به دست خود استراتژی خود در آسیای میانه را با شکست محتوم رو به رو گردانیده است.

2- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان، موجب آن می شود که چین به جای رقابت با روسیه به ویژه در آسیای میانه، به همکاری با آن بپردازد و از امریکا فاصله بگیرد. این تمایل با توجه به پرتنش شدن اوضاع در تبت و سین کیانگ و افزایش حضور امریکا در منطقه و نیاز چین به تسلیحات پیشرفته، مواضع آن کشور را بیشتر به روسیه نزدیک کند و موجب تقویت بیشتر سازمان شانگهای گردد. در نتیجه، امریکا باز هم ناخواسته زمینه را برای شگوفایی بیشتر سازمان شانگهای فراهم آورده است.

3- این حضور باعث آن می گردد که ایران به محاصره افتاده از سوی امریکا، به گونه روز افزون از غرب و به ویژه از امریکا فاصله گرفته و به روسیه و چین نزدیک شود و به شدت منافع امریکا در جزیره نمای عرب و حتا در امریکای لاتین و افغانستان را به چالش بکشد. روشن است از رویارویی بی پایان ایران با امریکا، تنها جانی که سود فراوان و باد آورده می برد، روسیه است.

4- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و ادامه جنگ فرسایشی این کشور در برابر تندروان طالبان- اعم از افغانی و پاکستانی و افغانی که بیشتر پشتون تبار اند، می تواند از سوی پشتون ها به عنوان جنگ امریکا با پشتون ها ارزیابی

گردد و چونان تداوم نبردهای انگلیس و افغان در سده های نهم و نهم و نیمه نخست سده بیستم پرداز گردد. هرگاه چنین باشد که هست، این کار به معنای پیروزی استراتژیک روسیه در رسیدن به آرمان تاریخی آن کشور مبنی بر «در دادن جنگ بی پایان فرسایشی میان پشتون ها و انگلیسی ها» در سده بیستم ارزیابی گردد که کنون در سیمای جنگ امریکا و انگلیس با پشتون ها تبارز نموده است. به ویژه، بمباران های پیوسته در گستره قبایل مرزی پشتون، آتش انزجار و تنفر تاریخی آنان را در برابر انگلیسی ها و همپیمانان امریکایی شان را تازه می سازد.

5- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و جنگ های پیوسته با پشتون ها که مستلزم پشتیبانی آن کشور از یک حکومت تبارگرای پشتون در افغانستان است، در نهایت باشندگان شمال افغانستان را که پیکره اصلی باشندگان کشور (بیش از شصت درصد) را می سازند، با امریکا رو در رو قرار داده و آنان را بیشتر به روسیه نزدیک می سازد.

6- پشتیبانی پیوسته امریکا از یک دولت واپسگرا و ضد ملی در افغانستان، موجب فراخ تر شدن شگاف های ساختاری اجتماعی در این کشور، بدتر شدن وضعیت زندگی مردم، دامنه یابی تنش ها و چالش های درونی و دورتر شدن مردم از حکومت گردیده و کشور را تا مرز انفجار اجتماعی و انقلاب توده یی پیش می برد که همه این ها در نهایت موجب افزایش تنفر و انزجار مردم افغانستان از امریکا چونان حامی این رژیم و نزدیک تر شدن شان به روس ها می گردد.

7- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و نبردهای بی پایان با تندروان عرب، در فرجام می تواند چونان جنگ امریکا با اعراب و در کل با جهان اسلام همانند جنگ های صلیبی ارزیابی گردیده، موجب دوری اعراب از امریکا و گرایش آن ها به روسیه گردد.

8- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و رویارویی های پیوسته این کشور با پاکستان به منظور روی کار آوردن یک دولت وابسته به امریکا در این کشور، در دراز مدت می تواند پاکستان را یکسره به دامان سازمان شانگهای بیندازد و یا زمینه ساز فاجعه روی کار آمدن یک دولت تندرو مذهبی در این کشور گردد.

9- جنگ دراز مدت افغانستان می تواند چونان یک اهرم فشار دیپلماتیک نیرومند از سوی روسیه و دیگر کشورهای مخالف امریکا در برابر این کشور در عرصه بین المللی کاربرد داشته باشد.

10- حضور دراز مدت امریکا در افغانستان هزینه های سنگین و کمرشکنی دارد که ناگزیر اقتصاد آن کشور را با چالش هایی رو به رو خواهد گردانید.

11- حضور دراز مدت امریکا و ناتو در افغانستان چالش ها میان اروپا و امریکا را از یک سو و رقابت ها میان امریکا و انگلیس را از سوی دیگر ژرف تر می گرداند و در نهایت می تواند ناتو را اگر با خطر فروپاشی رو به رو نگرداند، دست کم سخت لرزان بسازد.

12- حضور امریکا در افغانستان و درگیر شدن آن کشور در یک جنگ فرسایشی در افغانستان، به روسیه این امکان را می دهد که در ازای همکاری با امریکا در زمینه رس رسانی از راه گستره کشورهای همسود، از پیوستن

گرجستان و اوکراین به ناتو جلوگیری نماید و جلو رخنه امریکا را در این گستره بگیرد و در بسا از مسایل دیگر جهانی اهرم فشار نیرومندی در برابر امریکا داشته باشد..

13- حضور درازمدت امریکا در افغانستان، به عنوان یک درد سر سیاسی، می تواند پیوسته دولت های امریکا را در پهنه سیاست داخلی با چالش هایی رو به کند.

14- با توجه به این که شماری از اهداف استراتژیک امریکا در منطقه دسترسی ناپذیر اند، در سر انجام کار، ناکامی امریکا در رسیدن به این اهداف، آن هم پس از صرف هزینه های بزرگ، می تواند چونان پیروزی روس ها در مرحله تازه بازی بزرگ در منطقه ارزیابی گردد.

15- در گیر ماندن امریکا در افغانستان می تواند به پیمانہ بسیاری زمینه مانور امریکا در دیگر نقاط جهان از جمله امریکای جنوبی را محدود گرداند و زمینه را برای رخنه روسیه و چین در این گستره فراهم بسازد.

در واقع، حضور نیروهای امریکایی افغانستان را به میدان کشاکش های جهانی و منطقه یی مبدل ساخته و این گونه منافع ملی آن را با مخاطره روبرو می سازد. از این جا بر می آید که منافع افغانستان و امریکا با آن که در بعد داخلی و جهانی با منافع ملی افغانستان گره می خورد، در بعد منطقه یی با آن در تعارض واقع می شود. یعنی امریکا از دیدگاه شماری از کارشناسان، در پی بهره گیری از افغانستان به عنوان تخته پرش و خیز است و دستیابی به اهداف بلند پروازانه استراتژیک در چهارچوب آسیای میانه بزرگ.

به هر رو، هرچه است، امریکا در افغانستان حضور دارد و با نیروهای تندرو طالبان و القاعده درگیر نبردهای سهمگین. از قرائین چنین بر می آید که در هشت سال گذشته جنگ به بن بست رسیده است و هیچ یک از دو طرف توان شکستن بن بست موجود در جنگ فرسایشی کنونی را ندارد. از همین رو است که دولت اوباما در پی تدوین استراتژی نوی در بحران افغانستان و بازنگری استراتژی خود در قبال این کشور برآمده است.

با تکیه بر منابع غربی چهار واریانت تحول اوضاع در نبرد کنونی امریکا با طالبان و القاعده را بر شمرد:

- 1- پیروزی امریکا بر طالبان
- 2- پیروزی طالبان و القاعده بر امریکا
- 3- کنار آمدن امریکا و طالبان
- 4- ادامه وضع کنونی [(جنگ فرسایشی دراز مدت بی پایان)]

می توان گمان زد که در صورت پیروزی امریکا بر طالبان و القاعده، امریکا برای آوردن فشار بیشتر بر ایران با تقویت افغانستان دست بازی پیدا می کند که این کار دست کم هزینه های امنیتی و نظامی ایران را در مرزهای خاوری آن کشور به پیمانہ

چشمگیری بالا می برد. از این رو، این پیروزی به سود ایران نیست. همین موضوع در قرینه سایر کشورهای منطقه صدق می کند.

پیروزی طالبان و القاعده بر امریکا به معنای احیای پهن شدن نفوذ تندروان عرب و وهابی ها نه تنها در افغانستان، بل نیز در پاکستان است که مانند سال های دهه نود سده بیستم ایران (و نه تنها ایران، بل روسیه، چین و کشورهای آسیای میانه) را با چالش ها و دردهای فراوانی روبرو می سازد. همین گونه هیچ کشوری در منطقه منهای کشورهای عربی و حلقات و محافل خاصی در پاکستان، به پیروزی طالبان ذینفع نیستند.

کنار آمدن امریکا و طالبان و تندروان عرب، کابوسی است که خواب شیرین ایران را برهم می زند و آن کشور را به گونه جدی با خطر بزرگ رو به رو می گرداند. مگر چنین چیزی در اوضاع و احوال کنونی آن هم پس از هشت سال جنگ خونین میان امریکا و تندروان مسلمان ناممکن به نظر می رسد.

از این رو، روشن است که ادامه وضع کنونی یعنی جنگ فرسایشی بی پایان و بی نتیجه، تنها منجر به بالا رفتن هزینه های مالی و مادی و تلفات انسانی امریکایی ها و درگیر شدن آن ها در باتلاق افغانستان گردیده و بالا رفتن تلفات در میان افغان ها تنفر از امریکایی ها را نه تنها در میان افغان ها بل نیز در میان همه مسلمانان به گونه روز افزونی افزایش می دهد و در درون امریکا و نیز در اروپا مخالفت مردم را با «سیاست های جنگ افروزانه» بیشتر می سازد.

به باور بسیاری از کارشناسان منطقه، با تداوم وضع کنونی، با هزینه «بیگانه»، چند کاری را که باید روسیه، ایران و چین و در کل سازمان شانگهای انجام می دادند، امریکایی ها انجام می دهند؛ مانند:

- 1- جلوگیری از پهن شدن تندروی اسلامی در منطقه.
- 2- پرداخت هزینه های دولت افغانستان که باری گرانی به گردن امریکا بیش نیست و الترناتیف آن افتادن این بار بر دوش سازمان شانگهای است.
- 3- پذیرفتن مسوولیت مبارزه با کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر که به همین پیمانہ خطیر است.

این در حالی است که این کشورهای عضو شانگهای کنون توان کشیدن باری به این سنگینی را ندارند.

بحران افغانستان جدا از مسایل دیگر مرتبط با ایران، چین و آسیای میانه، وابستگی مستقیمی از نفت اعراب دارد. از هنگامی که اعراب به نفت دست یافتند، بحران افغانستان آغاز گردید و چنین بر می آید که مادامی که آن ها نفت دارند، این بحران ادامه خواهد یافت.

شاید تصادفی نباشد که جنرال های انگلیسی و امریکایی از ضرورت تاریخی حضور چهل ساله در افغانستان تا سرکوب نهایی تروریزم بین المللی سخن می گویند. درست کارشناسان زمین شناسی چنین پیش بینی می کنند که گنجینه های نفتی اعراب تا چهل سال نهایت تا پنجاه سال دیگر به ته خواهد کشید.

در این میان دو چیز شایان توجه است:

- 1- کشورهای غربی مایل نیستند که پول اعراب در برابر اسرائیل استفاده شود.
- 2- کشورهای توسعه یافته نمی خواهند که این پول ها برای توسعه خود کشورهای عربی به کار رود و این کشورها با بهره گیری از درآمدهای نفتی به کشورهای توسعه یافته مبدل شوند. زیرا در این صورت، مصرف نفت اعراب بسیار بلند رفته و مازاد شایان توجهی برای صادرات نمی ماند. این وضعیت هنگامی برای کشورهای مصرف کننده خطرناک می شود که گنجینه های نفتی کشورهای عربی به ته بکشند و کشورهای تولید کننده به دلیل نیازهای درونی دیگر چیزی برای صادر کردن نداشته باشند. از سوی دیگر، هرگاه قرار باشد، کشورهای نفت خیز توسعه یافته شوند و خود بخش بزرگ نیازهای شان را تولید نمایند، از وابستگی کشورهای غربی رهایی یافته و اقتصاد آن کشورها را که بازارهای عربی مشتری های خرپول آن است، با چالش های بزرگی رو به رو می نماید.

روشن است بهترین چاه ویل- جنگ افغانستان و نوار مرزی میان افغانستان و پاکستان برای صرف این پول های باد آورده است. مادامی که این پول ها در برابر شوروی پیشین و گسترش کمونیسم مصرف می شدند، واشنگتن خواب خوشی داشت. مگر امروز که این پول ها بر ضد استراتژی های آن به مصرف می رسد، سخت پریشان و آشفته است.

به هر رو، هرگاه این گونه باشد، مادامی که نفت اعراب به ته نکشد، نیروهای تندرو عرب حاضرند پول های بادآورده نفتی را به دسترس تندروان در پاکستان و افغانستان بگذارند. برآیند این کار این است که بحران افغانستان یک بحران دراز مدت است و مبارزه در برابر آن هم زمانبر خواهد بود.

یکی از پارادکس های جنگ امریکا در برابر تروریزم بین المللی این است که این کشور از یک سو با پاکستان در این زمینه اتحاد استراتژیک دارد- اتحادی که الترناتیف ندارد. چون بنا به هر دلیلی که راه های شمال به روی نیروهای ائتلاف بین المللی بسته شود، راه دیگری جز پاکستان به افغانستان نمی ماند مگر، از سوی دیگر، منافع پاکستان و امریکا در افغانستان با هم در تقابل و تعارض و تناقض قرار می گیرد. از همین رو است که امریکا ناگزیر است در چنین بستر ناهمواری در محور افغانستان عمل کند.

هر چه هست، به گونه یی که دیده می شود، موضوع افغانستان به یک معادله سه مجهوله می ماند که x آن کمک های مالی سرشار اعراب، y آن مدرسه های پاکستان و اردوگاه ها و پایگاه های آموزش چریک های تندرو در آن کشور با نزدیک به دو

میلیون بنیادگرا و تندرو اسلامی باشند آن کشور و سرانجام z آن میدان جنگ در افغانستان است.

روشن است تا x حل نگردد یعنی سرچشمه های پولی و مالی جنگ در کشورهای عربی خشکانیده نشود، هرگز درهای مدرسه ها، پایگاه ها و اردوگاه های تندروان اسلامی در پاکستان یعنی y بسته نخواهد شد. چون پاکستان یک کشور نادار است و به این پول ها نیاز عینی دارد. یعنی y حل نمی شود و تا y حل نشود، روشن است z حل نمی شود. یعنی جنگ در کارزار افغانستان پایان نخواهد یافت.

به باور بسیاری از کارشناسان، خطر تجزیه و فروپاشی افغانستان امروز بیش از هر زمانی بالا است.

«تراز رویارویی تباری در افغانستان امروزی چنین است که حفظ افغانستان واحد عملاً ناممکن است. در صورت تضعیف آتیه دولت در افغانستان، بایسته است تقسیم افغانستان به دو کشور شمالی و جنوبی را در مرزهای بود و باش جوامع گوناگون تباری در نظر داشت.»

یکی از دلایل دیگری که در پهلوی سایر دلایل زبانی، تباری، مذهبی و منطقه‌یی، کشور را با خطر جدی تجزیه محتوم رو به رو گردانیده است، این می باشد که در ولایات خاوری و جنوبی هم مرز با پاکستان (در نوار یشتون نشین) در اثر سه دهه ازگار کارروایی های سامانمند، بیگیر و هدفمند پاکستان و برخی از محافل و حلقه های عربی، یک نوع فرهنگ خشن «اسلام تند رو» حاکم گردانیده شده و به آن دامن زده شده است که در واقع تضمین کننده وابستگی در بست این مناطق به پاکستان می باشد. در حالی که باشندگان بخش های دیگر کشور این امکان را داشته اند تا هوادار یک «اسلام معتدل» و میانه رو باشند و حاضر نگردند زیر بار تندروان و سلطه پاکستان و تندروان عرب بروند.

در واقع، موجودیت دو فرهنگ متفاوت، دو برداشت متضاد از اسلام، دو شیوه زندگی مختلف و دو هویت فرهنگی متفاوت و دو سمتگیری سیاسی متفاوت، شیار بزرگی را در کشور ایجاد نموده است که پر کردن آن به سادگی ممکن نمی باشد.

در این حال، به رغم این که از دیدگاه جغرافیایی شانگهای می تواند افغانستان را در جمع خود به عنوان عضو کامله الحقوق بپذیرد، احتمال پیوستن آن به سازمان، دست کم مادامی که نیروهای ائتلاف بین المللی در آن حضور داشته باشند و درست مانند پاکستان مادامی که تندروی اسلامی و قاچاق مواد مخدر در آن جا داشته باشد، بسیار کم است. از دیدگاه تیوریک زمینه پیوستن افغانستان و پاکستان به شانگهای تنها در صورت شکست کامل استراتژی امریکا در منطقه تحقق پذیر است. از همین جاست که افغانستان برای امریکا اهمیت کلیدی پیدا می نماید.

طرح آسیای میانه بزرگ که از سوی «انستیتوت مطالعات آسیای میانه و قفقاز» یونورستی جان هاپکنس در واشنگتن ارایه گردید. هدف این پلان آن است که آسیای میانه و افغانستان را در یک ساختار نظامی- استراتژییک و جیوپولیتیک پیوند داده و

سپس آن را با خاور میانه بزرگ و نیمقاره پیوست. مقصد نهایی طرح آسیای میانه بزرگ، بیرون کشیدن این مناطق از زیر گستره نفوذ چین و روسیه است.

گذشت زمان نشان داد که نیروهای ائتلاف ضد تروریستی که در سرزمین افغانستان متمرکز گردیده اند، نتوانسته اند از عهده تروریزم بر آیند. قاچاق و تولید مواد مخدر نیز رو به افزایش دارد. گذشته از آن تهدید دائمی گسترش بحران از افغانستان به سوی کشورهای آسیای میانه نه تنها کاهش نیافته، بل که افزایش نیز یافته است.

به باور ما، عملاً ممکن نیست که ثبات از راه نظامی تامین گردد- چیزی که جنگ چند ساله در افغانستان آن را به اثبات رسانیده است. از دیدگاه ما، برای حل این مسأله، از طریق تدوین واریانت های متقابل پذیرا با روش های سیاسی یعنی از طریق گفتگوها- مساعی مشترک میان شانگهای و ناتو ضروری است. کاملاً ممکن است که این واریانت، آغاز ایجاد مدل جدید همکاری های بین الحکومتی را در منطقه در نظر گیرد. «از این رو، از دیدگاه آنان، بهترین واریانت، برای بیرون رفتن از بحران پدید آمده، همکاری میان دو سازمان ناتو و شانگهای به جای رقابت منفی در افغانستان است.»

مگر، هرگاه روزی امریکا ناگزیر شود از سر ناچاری با پیچیده شدن بیش از حد بحران در افغانستان و یا در صورت دگر دیسی بنیادی استراتژی در قبال افغانستان، چنین طرحی را بپذیرد، در برابر افغانستان چند مشکل دیگر پدید خواهد آمد: چون شماری از کارشناسان، آغاز یک دوره جنگ سرد را اجتناب ناپذیر می پندارند و با نیرومند شدن تدریجی روسیه، چین، برازیل، هند و ایران و تضعیف تدریجی امریکا و اوپا، نوعی بالانس در موازنه قدرت جهانی پدیدار خواهد گردید، با توجه به موقعیت جیوپولیتیک افغانستان، برای این کشور گزینه دیگری جز بازگشت به حفظ موازنه میان دو سازمان بزرگ جهانی نخواهد ماند.

به هر رو، کابوس هراس از بیرون رفتن نیروهای ائتلاف بین المللی و روی کار آمدن دو باره طالبان که بی درنگ افغانستان را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم خواهد کرد و در پی آن، در آغاز، حمایت شانگهای از بخش شمالی افغانستان و سپس ناگزیری مداخله نظامی آن در خلای پدید آمده در افغانستان، کارشناسان کشورهای عضو شانگهای را بر آن داشته است تا برای جلوگیری از این گونه تحول دراماتیک اوضاع که پیامدهای آن برای سازمان شانگهای بس زیانبار است، «مدل همکاری میان سازمان شانگهای و ناتو» را به جای رقابت این دو سازمان در افغانستان مطرح نمایند.

هرگاه چنین راهکاری به گونه جدی مطرح شود، شاید بتوان راهی برای بیرون رفتن از اوضاع پیچیده و ناگوار کنونی پیدا نمود.

ادامه منازعه، تهدیدهایی را برای کشورهای عضو و ناظر سازمان شانگهای در پی دارد. مگر در این حال، این تهدیدات ساری اند- تولید روز افزون غیر قانونی مواد

مخدر در افغانستان و پخش آن امنیت ملی کشورهای همسایه افغانستان و دیگر کشورهای قاره اروآسیا را برهم می زند. در این متن، سازمان های تروریستی و تندرو به پویایی می پردازند. تهدید راستین به هم پیوستن تند روی و تجارت مواد مخدر در یک سیستم واحد، مشکل مهمی را به وجود می آورد: مستدل سازی ایدئولوژیک تجارت مواد مخدر به مثابه یکی از ابزارهای موثر مبارزه سیاسی و جنایی شدن سیاست.

برای کشورهای آسیای میانه برهم خوردن ثبات در افغانستان منجر به بدتر شدن اوضاع در عرصه امنیت داخلی می باشد. تقویت ساختارهای جنایی و افراطی و تاثیر آنان ها بر نهادهای قانونی و شکلگیری بی ثباتی و فضای اختناق در منطقه تهدیداتی ایجاد می نماید. خطر ویژه بی را همچنین گرایش معتاد شدن اقتصاد کشورهای آسیای میانه به مواد مخدر ایجاد می کند.

چنین بر می آید که امریکا برای تداوم حضور خود در افغانستان با توجه به اهداف استراتژیک بلندمدت خود نیاز به یک بهانه- تداوم جنگ زرگری یا نمایشی کنترل شده با هزینه و تلفات کم دارد.

به نوبه خود پاکستان- نیاز به یک جنگ درازمدت در افغانستان با مشارکت نیروهای خارجی دارد که با بهره گیری از آن بتواند از همه کشورهای ذیدخل در آن باجستانی نماید. پوشیده نیست که پاکستان در سه دهه گذشته که در افغانستان جنگ بوده است، بیشترین بهره برداری ها را نموده و نه تنها میلیاردها دالر پول از این راه به دست آورده است و می آورد، بل نیز به عنوان متحد استراتژیک اعراب و غرب، توانسته است موقف بین المللی خود را به عنوان یک کشور مهم و مطرح در منطقه تحکیم ببخشد.

منافع کشورهای عربی، روسیه، ایران و چین و کشورهای آسیای میانه نیز ایجاب می نماید تا امریکا را درگیر یک جنگ فرسایشی دراز مدت و پر هزینه در باتلاق افغانستان بسازند.

روشن است در بعد داخلی، باندهای دست اندر کار قاچاق هیرویین، طالبان، گروه هایی از مجاهدان و محافظی در درون دولت افغانستان هر یک بنا به دلایلی به تداوم جنگ نیازمند اند.

بایسته یادآوری می دانیم که امریکا در افغانستان بر سر یک سه راهی استراتژیک قرار گرفته است که باید به یکی از این راه ها برود:

- 1- افزایش چشمگیر حضور نظامی و اقتصادی و ادامه فارود پالیسی کنونی
- 2- کنار آمدن با پاکستان و روی کار آوردن دو باره طالبان.
- 3- تقاهم با روسیه، ایران و چین و تامین استاتوس بیطرفی افغانستان

روشن است که مشکل افغانستان بدون همکاری ایران و روسیه هرگز قابل حل نخواهد بود.

امیدواریم که سر انجام خرد بر احساسات چیره شود و آن کشور بتواند گزینش درستی بنماید.

راهکار پیشگیری یک سیاست بیطرفانه مثبت و فعال و رو آوری به سیاست سنتی افغانستان:

هر گاه امریکا و ناتو در کل راهکار نخستین را به صورت کامل نپذیرند و یا در پیاده ساختن آن ناکام شوند، آن گاه راه دیگری نخواهد ماند تا رهیافت سیاسی پی از راه های دیپلماتیک پیش گرفته شود.

هدف نهایی این طرح آن خواند بود تا کنفرانس بین المللی بی زیر نظر سازمان ملل و دیگر مجامع بین المللی برگزار گردد و در آن از امریکا، کشورهای اروپایی، روسیه، چین، هند، پاکستان، ایران، ترکیه، جاپان و کشورهای عربی دعوت به عمل آید و در این کنفرانس رسماً اعلام گردد که افغانستان یک کشور بیطرف است و به اشتراک کنندگان تضمین های جدی و رسمی بی دال بر بیطرف بودن افغانستان و روی آوری به سیاست سنتی بیطرفی مثبت و فعال کشور داده شود.

در این صورت، بایسته است شمار نیروهای ناتو در افغانستان به گونه جدی کاهش یافته و به جای آن نیروهایی از کشورهای اسلامی میانه رو، جاپان، کوریا، و کشورهای دیگر وارد و در نوار مرزی با پاکستان مستقر گردند. با این کار، به کشورهای عضو سازمان شانگهای نقش برابری با کشورهای ناتو داده شده و به روسیه، چین و ایران نیز در افغانستان نقش بایسته داده شود. یعنی در واقع طرح «همکاری ناتو- شانگهای» در افغانستان پیاده شود.

هنگامی که این سه کشور تضمین های بایسته را به دست بیاورند، دیگر ناگزیر نخواهند بود از سیاست های خصمانه پاکستان در برابر افغانستان و در واقع امریکا پشتیبانی کنند. این گونه، پاکستان تجرید شده و میدان مانور آن کشور در برهم زدن روند صلح در افغانستان تنگتر خواهد گردید. روشن است، پاکستان بدون حمایت های مالی محافل معین عربی و یاری های سیاسی- نظامی و اقتصادی بیجنگ و حمایت های سیاسی مسکو و تهران، قادر به انجام کاری در برابر امریکا نیست. هرگاه این اتحاد در هم شکند، پاکستان تنها مانده و کاری از پیش برده نخواهد توانست.

شماری از کارشناسان بر آن اند که افغانستان راهی دیگری ندارد چیز این که به شانگهای بپیوندد. این کارشناسان برای این کار دو دلیل می آورند:

- با توجه به فرسایشی بودن جنگ افغانستان، با توجه به مخالفت روز افزون کشورهای منطقه با حضور دراز مدت ناتو در این کشور و با توجه به مخارج و تلفات روز افزون نیروهای ناتو و افزایش مشکلات داخلی شان، این کشورها سر انجام، چاره بی جز ترک افغانستان نخواهند داشت. پس از بازگشت نیروهای ناتو، میزان مداخله پاکستان در امور افغانستان (به ویژه هرگاه امریکا

با پاکستان در زمینه مسایل افغانستان به تفاهم برسد) افزایش خواهد یافت. در این صورت، هر حکومتی که در افغانستان بر سر کار باشد، چاره‌ی جز رو آوردن به شانگهای نخواهد داشت.

روشن است، بدترین حالت آن خواهد بود که امریکا کلید اداره افغانستان را دوباره به پاکستان بسپارد و برود. در این صورت، تجزیه موقت افغانستان به دو بخش شمالی و جنوبی ناگزیر خواهد بود. در این سناریو - افتادن جنوب به دست طالبان و نیروهای احزاب تند رو اسلامی و شمال به دست نیروهای مشترک جمعیت، جنبش و حزب وحدت در واقع، تکرار همان رخدادهای تراژیک سال های دهه نود سده بیستم خواهد بود. در این حالت، بهترین راه، گرایش به شانگهای خواهد بود، زیرا تنها شانگهای می تواند بر پاکستان فشارهای بایسته را وارد بیاورد.

هرگاه امریکا روزی تصمیم به برون رفتن از افغانستان بگیرد و هنگام برآمدن کلید افغانستان را به پاکستان بسپارد، هر دولتی که در شمال روی کار بیاید، راهی جز گرایش به سوی شانگهای نخواهد داشت.

به هر رو، غرب در مساله از روش ها سخت افزاری کار گرفت. مگر، در همان آغاز، مرتکب اشتباه گردید. درست مرتکب همان اشتباهی که شوروی ها در زمان برژنف مرتکب گردیده بودند- گسیل قطعات یا واحدهای محدود به افغانستان. روشن بود که این سنجش درست نبود. آن ها آشکارا نیروی طالبان و واکنش کشورهای منطقه را در قبال حضور درازمدت نیروهای خارجی، دست کم گرفته بودند.

بر پایه برخی از گزارش ها، امریکایی ها در همان سال های نخست ورود به افغانستان به این نتیجه رسیدند که تنها هنگامی می توانند در افغانستان به پیروزی دست یابند که در رهبری پاکستان (هم نظامی و هم سیاسی) و بدنه دولت در افغانستان تغییر وارد بیاورند. از این رو، سیاست امریکا در چند سال اخیر، در پاکستان- تغییر رهبری و در افغانستان- تغییر بدنه قدرت بوده است که هر دو در ظاهر به کامیابی رسیده است. اما این پیروزی موقت بوده و می شود گفت در واقع به ناکامی انجامیده است. روشن است، به هر پیمان که نقش نظامیان در پاکستان کمرنگ تر گردد، مواضع دمکراسی تحکیم نیافته بل بر عکس موقف بنیادگرایان و تند روان تقویت بیشتر می گردد و این خود بزرگترین پارداکس قدرت در پاکستان است.

از سوی دیگر، با رفتن نیروهای ائتلاف بین المللی از افغانستان، شاید دست کم نیمی از افغانستان و شاید هم کابل به دست پاکستان بیفتد و این کشور در برابر هند از عمق استراتژی یک برخوردار گردد. این گونه، دیده می شود که پاکستان هرگز از سیاست های خصمانه خویش در قبال افغانستان دست نخواهد کشید.

این گونه، می توان چنین برداشت نمود که پاکستان در قبال افغانستان یک استراتژی تدوین شده و منظم دارد و به هیچ رو از آن رو گردان نیست و آن عبارت است از:

تصرف سراسر کشور و دست کم ایالات خاوری و جنوبی آن و روی کار آوردن یک دولت تندرو مذهبی دست نشانده در کابل. در این راستا، پاکستان می‌کوشد تا:

- جنگ در افغانستان، هرگاه نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان ماندگار شوند، برای این نیروها به یک جنگ فرسایشی و روانی درازمدت مبدل گردد.
- هزینه جنگ برای نیروهای ائتلاف بین‌المللی بالا برود.
- تلفات نیروهای ائتلاف بین‌المللی بالا برود.
- بیهودگی جنگ در افغانستان به آنان ثابت گردد.

هدف استراتژیک پاکستان در نهایت این است که در درازمدت به هر گونه بی‌کده شده، نیروهای بین‌المللی را وادار به ترک افغانستان نماید و خود با اشغال این کشور به عمق استراتژیک آرمانی و بازرگانی جهانی مواد مخدر دست بیابد.

هر چه است، امریکا برای پیاده ساختن استراتژی خود به دو مکانیزم افغانی و منطقه بی‌نیاز دارد:

- مکانیزم داخلی در سیمای روی کار آوردن یک دولت کارا و پذیرا برای مردم افغانستان که امریکا بتواند به کمک آن در استراتژی خود پیروز شود.
- مکانیزم منطقه بی‌در سیمای جذب اعتماد و کمک کشورهای منطقه که امریکا بتواند به یاری آنان به گشودن گره سر درگم افغانستان موفق شود. چون امریکا در رسیدگی به مساله افغانستان بسیار تنها است و روشن است بدون کمک کشورهای منطقه دشوار خواهد بود بتواند به پیروزی دست یابد.

در پیوند به تسخیر اندیشه‌ها و دل‌های مردم افغانستان باید گفت، آنچه بسیار مهم است این است که امریکا بتواند یک دولت فراگیر ملی را با یک رهبری نیرومند و آگاه روی کار بیاورد که مورد تایید همه مردم این کشور باشد و توانایی بهره‌گیری از یاری‌های بین‌المللی و برون‌آوردن کشور از بحران‌های پیچیده و سر درگم کنونی و پیشگیری یک سیاست خارجی سازنده و پویا را داشته باشد.

از این رو، به باور کارشناسان، تنها راهی که برای اوپاما می‌ماند، این است که صادقانه ثابت سازد که سیاست‌های ماجراجویانه بوش را کنار گذاشته است و اهدافی فراتر از مبارزه راستین با تروریسم و قاچاق مواد مخدر ندارد و طی یک کنفرانس بین‌المللی منطقه بی‌طرفی افغانستان را تسجیل و لغو قرار داد همکاری‌های استراتژیک با افغانستان را اعلام و رسماً به کشورهای منطقه تعهد بسیار که از خاک افغانستان و پایگاه‌های هوایی این کشور علیه هیچ کشور سومی چونان تخته خیز بهره‌گیری نخواهد کرد و برای روی کار آوردن یک دولت بی‌طرف، آزاد و مستقل در افغانستان به جای دولت دست‌نشانده کنونی تشریک مساعی نماید.

هرگاه سخن بر سر مبارزه با طالبان، تندروان خارجی از جمله پاکستانی و عربی

باشد، باید در کابل دولتی بر سر کار بیاید که مخالف پاکستان و اعراب تندرو باشد و برخوردار از نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی‌یی که متفاوت از ساختارهای قوه‌یی کنونی، انگیزه رویارویی با طالبان و دهشت افکنان پاکستانی و عربی را داشته باشند.

چنین بر می آید که گروه های تروریستی، بسیاری از پایگاه های خود را از نوار مرزی آهسته آهسته برچیده و در سراسر گستره پاکستان و افغانستان پخش می نمایند و تنها گروه های عملیاتی خود را در نوار مرزی جا می گذارند و پایگاه های آموزشی خود را به جاهای دور از چشم سیا چون کشمیر و دیگر جاها می برند که این کار استراتژی امریکا را که امکانات محدودی برای زدن این نیروها در اعماق خاک پاکستان دارد، در نطفه خنثی ساخته، دست های آن کشور را بسته و «موفقیت تضمین شده» یی را برای آی.اس.آی. در کشاکش های آینده با سیا به ارمغان می آورد که نشانه های آن از همین اکنون هویدا است.

روس ها خود را در یک جنگ تریاک جدید رو به رو می بینند که پیکان آن به سوی روسیه نشانه گرفته شده است و در جانب مقابل، امریکا هر گاه نه رهبری جنگ را، دست کم گناه راه اندازی آن را به دوش دارد.

از سوی دیگر، در صداقت نیات ناتو باور مندی وجود ندارد. زیرا هرگاه بهانه فرمالیته برای حضور واحدهای بزرگ نظامی چه در افغانستان و چه در کشورهای آسیای میانه نماند، آن گاه پیکانی که به سوی چین، و روسیه نشان گرفته شده است، رنگ می بازد. در این اوضاع، بایسته خواهد بود به گونه پیگیرانه نیات ناتو در افغانستان بررسی شده و رسماً مساله تقسیم اوقات برونبری سپاهیان ناتو از کشورهای همسایه افغانستان مطرح شود. چنین نقشی را می تواند سازمان شانگهای به دوش بگیرد.

امروز در افغانستان هرگونه بلوک ائتلافی داوطلبانه چه ناتو، چه سازمان پیمان امنیت مشارکتی و یا سازمان همکاری های شانگهای ناممکن است. اما سازماندهی همکاری ناتو- شانگهای به کمک افغانستان و برای کمک به این کشور گزینه یی بیخی عملی است.

پاکستان می تواند از پشتیبانی عملیات امریکایی ها در افغانستان دست بردارد و حتا مانع رس رسانی بارهای نظامی ائتلاف ضد تروریستی از راه خاک خود گردد. اما این ناخوشایندترین چیز برای اوباما نیست. ادامه اقدامات خشونت آمیز در سرزمین پاکستان تهدید می نماید که اوضاع از کنترل بیرون شود. کشور را می تواند موج نوی از دهشت افگنی و خشونت فرا بگیرد و حکومت رزداری هیچ کاری نمی تواند بکند.

اوباما با گزینش دشواری روبه رو خواهد گردید: یا پاکستان را چونان یک متحد در مبارزه در برابر تروریسم در افغانستان از دست خواهد داد که کنون برای واشنگتن غیرقابل تصور پنداشته می شود و یا استراتژی و تاکتیک نوی را در قبال اسلام آباد پرداز خواهد نمود. تجزیه و تحلیل اوضاع دیکته می نماید که بر واشنگتن است تا به

اقدامات نظامی در پاکستان پایان دهد.

اسناد نشان می‌دهد که امریکا برای اهداف خود برای سلطه بر پاکستان فعالیت می‌کند. سیاست امریکا آن است که با کشتار از يك سو مخالفان خود را در پاکستان حذف کند و از سوی دیگر دولت اسلام آباد را به سرکوب مخالفان و اشنگتن و ادار سازد. - محور خواست امریکا را دستگاه های اطلاعاتی پاکستان ISI تشکیل می دهد- برخی ناظران سیاسی و نظامی تاکید دارند که امریکا برای حفظ موقعیت منطقه یی و نظارت بر قدرت های هسته یی جهان (چین، هند، پاکستان و روسیه) و مهار ایران به دنبال حضور نظامی در پاکستان و حتا تجزیه این کشور است.

بدون شکست طالبان نمی توان القاعده را شکست داد.

موسسه صلح امریکا در گزارش خود تاکید کرده است که دولت پاکستان، می داند که دولت بر سر اقتدار افغانستان بیشتر به تقویه روحیه پشتونیزم در پاکستان می پردازد و معاهده دیورند را به رسمیت نمی شناسد، به این معنا که دولت افغانستان بیشتر از ثبات داخلی جغرافیایی فعلی خود، به فکر پشتونستان هست. پاکستان به خوبی آگاه است که دولت افغانستان، به جدایی طلبان پشتون و بلوچ در پاکستان کمک می کند. لذا مجبور است که از خود پشتون های افراطی که در چوکات طالبان و القاعده فعالیت دارد، بر علیه دولت پشتون نیست افغانستان و پشتون های جدایی طلب پاکستان استفاده کند.

قومی سازی در فرآیند دولرداری از گزینه های خطرناک در حوزه عدم ملی کردن سیاست و شایسته سالاری در افغانستان می باشد. رفتن به طرف سیاست قبیله یی و قومی تشکیل دولت- ملت و ساختار نظام دموکراتیک را زیر سوال قرار می دهد. یکی از علل عدم اعتماد مردم نسبت به حکومت فعلی مساله تک محوری قومی است.

کنون که چنین بر می آید که ایجاد مکانیزم منطقه یی به دلیل تیره شدن روز افزون مناسبات ایران و امریکا، ایران و اروپا، ایران و اعراب و ایران و اسرائیل و نیز سرد شدن مناسبات روسیه و امریکا به دلیل مسایل گرجستان و اوکراین و افزون بر همه، سرد شدن مناسبات چین و امریکا (در رابطه با حضور فزاینده امریکا در منطقه و آنچه که «سنگ اندازی پیوسته امریکا بر سر راه چین برای رسیدن به بندر استراتیژیک گوادر و پرتنش ساختن اوضاع بلوچستان به کمک سرویس های ویژه هند و افغانستان» خوانده می شود- چیزی که در پیوند با آن چندی پیش وزارت خارجه چین اعلامیه یی صادر و از افزایش حضور نیروهای خارجی در منطقه ابراز نگرانی شدید کرد)؛ بدون روی کار آمدن یک دولت مورد پذیرش مردم افغانستان که دولت کنونی را به هیچ رو نمی توان چنین پرداز نمود، در نبود یک مکانیزم کارای داخلی، دور نمای پیروزی استراتیژی اوباما در افغانستان بس تیره و تار می نماید.

یکی از مسایل مهم، کشاکش های جهانی بر سر افغانستان و در واقع بر سر منابع انرژی منطقه است که کشور قربانی آن گردیده است. از یک سو، بازی های خطرناک امریکا و اسرائیل، از سوی دیگر کارروایی های شیادان عرب و پاکستانی و از سوی دیگر واکنش های ویرانگرانه روسیه و چین، افغانستان را به چاله سیاهی در کهکشان سیاست مبدل گردانیده است که می تواند همه بازیگران را با چالش مدهشی رو به رو سازد. در این حال، هر بازیگری که بکوشد به این حفره سیه بیشتر نزدیکتر شود، به همان پیمانۀ خطر خرد و خمیر شدن آن بیشتر خواهد بود.

در این میان، افزون بر آن که استراتژی امریکا و پاکستان در افغانستان در متن پارادکس هایی ناخوانده پیاده می شود، استراتژی های کشورهای ایران، چین و روسیه نیز نتوانسته از این بیماری بگریزد. پارادکس دیپلماسی ایران، روسیه و چین در آن است که این کشورها که به پیمانۀ بسیار بزرگی به ثبات و توسعه افغانستان و مبدل شدن آن به یک کشور با شگوفان و آرام دینفع اند، در اوضاع و احوال ناگوار کنونی ناگزیرند در پی لرزان ساختن و بی ثبات سازی «دولت وابسته به امریکا» (و مو دماغ ساختن امریکا در این کشور و به دام انداختن آن) برآیند. یعنی خلاف خواست خود عمل نمایند.

هر چه است، کارشناسان سه سناریو را در تحول اوضاع در افغانستان پیش بینی می نمایند:

- 1- شکست ناتو و پیوستن افغانستان به سازمان شانگهای
- 2- پیروزی ناتو و تحقق طرح آسیای میانه بزرگ (طرح استار)
- 3- همکاری ناتو و شانگهای در افغانستان و تثبیت موقعیت سنتی بیطرفی مثبت و فعال افغانستان و آغاز مبارزه مشترک برای ریشه کن کردن تروریسم و مواد مخدر

در سناریوی نخست، با شکست کامل امریکا و ناتو و بیرون رفتن آن ها از منطقه و رخت بر بستن آن ها به دلیل تلفات سنگین و بالارفتن هزینه های کمرشکن جنگ فرسایشی بی پایان، زمینه برای پیوستن کشورهای پاکستان و هند به سازمان شانگهای فراهم خواهد گردید که با پیوستن این کشورها و نیز ایران، پیوستن افغانستان به این سازمان ناگزیر خواهد بود. در این حال، شرط اصلی شانگهای برای پذیرش پاکستان، پایان بخشیدن به قاچاق مواد و نابود سازی بنیادگرایی و تندروی اسلامی است. روشن است پاکستان با توجه به ورشکستگی اقتصادی و نداشتن تاب و توان رویارویی با هند که به سوی ابر قدرت شدن گام بر می دارد و وابستگی روز افزون به منابع انرژی و نیز وابستگی روز افزون آن کشور به چین، راهی جز از پیوستن به شانگهای ندارد.

در این سناریو، سازمان شانگهای رسالت تامین امنیت در افغانستان، ایجاد یک دولت ملی و فرا گیر در این کشور، حل و فصل دمکراتیک و نهایی مسالۀ مرزی میان افغانستان و پاکستان و رسیدگی به موضوع توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان را به دوش خواهد گرفت. در این سناریو، روشن است که پس از رفتن ناتو برای چندی کشاکش ها در کشور اوج خواهد گرفت و حتا ممکن است برای چندی هم ساختار

دولت فرو بپاشد. مگر این کار دیری نخواهد پایید و در نهایت سازمان شانگهای ناگزیر است راهی برای آوردن ثبات پایدار در منطقه بسنجد.

در دومین سناریو، با پیروزی امریکا و ناتو در افغانستان و پاکستان (بر اساس طرح آسیای میانه بزرگ- طرح پروفیسور فریدریک استار)، تخته خیز و تکیه گاه نیرومندی در یکی از مهم ترین مناطق استراتژیک جهان به دست خواهند آورد و کشورهای روسیه، چین و به ویژه ایران را با چالش های بس جدی روبه رو خواهند گردانید.

مگر، این واریانت (پیروزی امریکا)، در صورتی ممکن خواهد بود که امریکا بتواند در کوتاهمدت به پیروزیهای چشمگیر در همه عرصه ها دست یابد. به ویژه بتواند سازمان آی. اس. آی. پاکستان را مهار نماید و شیرازه القاعده و دیگر شبکه های تندرو را در پاکستان از هم بدرد و در افغانستان یک دولت فراگیر ملی و طالب ستیز را روی کار آورد. در غیر آن، هرگاه جنگ به درازا بکشد، امریکا ناگزیر خواهد گردید برای دستیابی به پیروزی، بودجه هنگفتی را برای یک دوره بس دور و دراز جنگ فرسایشی در نظر بگیرد. همچنان برای تلفات سنگین از پیش آماده باشد. در پهلوی آن، باید نیروی بزرگی را برای درهم کوبیدن تندروان القاعده و طالبان به کشور بیاورد و گذشته از آن، جنگ اطلاعاتی گسترده و پر هزینه یی را در گام نخست با آی. اس. آی. پاکستان برای مهار کردن این دستگاه پر شاخ و برگ و در واقع ارتش پاکستان پیش برد تا به گونه نهایی بر آن کشور چیره گردد. جدا از این، باید به یاری موساد در نبرد اطلاعاتی با سازمان های روسیه، چین، ایران و اعراب بر سر افغانستان نیز پیروز گردد.

در این سناریو، افغانستان نیز باید آماده دیدن تلفات بسیار سنگین و ماجراهای رنگارنگ باشد. به ویژه، این امکان هست که شمار تلفات اعم از کشته و زخمی در نوار مرزی و گستره پشتون نشین سر به صدها هزار نفر بزند. همچنان امکان بی خانمان شدن و بی جا شدن میلیون ها نفر در مناطق بود و باش پشتون ها می رود. هرگاه در این واریانت، دامنه نبردها به دیگر مناطق افغانستان هم کشانیده شود، دیگر مهار روندهای لگام گسیخته بسیار دشوار خواهد گردید. ممکن است افغانستان درگیر یک جنگ تمام عیار و سرتاسری بی پایان فرسایشی چریکی گردد.

در این واریانت، همچنان امریکا باید خود را برای پیشامدهای گوناگون پیش بینی ناشده مانند وقوع انقلاب رنگین، خیزش ها و نافرمانی های پیاپی واحدهای نظامی و نیز اوجگیری ناخشنودی های سراسری به خصوص در پاکستان آماده بسازد. به ویژه این که دیگر تندروان عرب و پاکستانی از نوار مرزی گریخته، در سرتاسر سرزمین پاکستان پراکنده شده اند و بیشتر پایگاه های خود را به نزدیکی مرزهای هند در کشمیر- به دور از دسترسی امریکا برده اند.

در پهنه دیپلماسی، ممکن است جهان با یک جنگ سرد دیگر و از سرگیری مسابقات تسلیحاتی این بار با مشارکت چین در پهلوی روسیه رو به رو شود و راه افتادن

کارزار وارد آوردن فشار دیپلماتیک شدید از سوی روسیه و شمار دیگر کشورها بر امریکا امری ناگزیر خواهد بود که نشانه های آن از همین اکنون هویدا است. **به ویژه، اوضاع آن گاه دراماتیک و بس خشونتبار خواهد گردید که با تیره شدن بیش از حد مناسبات امریکا با ایران و پاکستان، این دو کشور، پناهگزینان افغان را از کشورهای خود دو باره به افغانستان برانند. آن گاه افغانستان با خطر راستین یک انقلاب اجتماعی رو به خواهد گردید.**

در این واریانت، تولید و قاچاق مواد مخدر به گونه لگام گسیخته یی افزایش خواهد یافت و امکان راه افتادن یک جنگ تریاک دیگر دور از واقعیت نیست. چه همین اکنون میلیون ها نفر از باشندگان کشورهای افغانستان، ایران، پاکستان و روسیه به مواد مخدر تولید شده در افغانستان معتاد شده اند. در افغانستان همین اکنون بیش از 83000 هکتار زمین زیر کشت تریاک رفته است که بیشتر آن در ولایت های زیر کنترل نیروهای انگلیس و امریکا: قندهار، هلمند، زابل و نیمروز قرار دارد.

در یک سخن، این راه، راهیست پر از خطر و ممکن است امریکا با شتافتن به سوی سراب دستیابی به گنجینه های انرژیهای آسیای میانه، در دام یک ویتنام دیگر گرفتار آید. شاید بزرگترین چالش برای امریکا در صورت افزایش تلفات انسانی در افغانستان و به ویژه در پاکستان، بر انگیزته شدن احساسات ضد امریکایی در سراسر جهان و به ویژه کشورهای اسلامی و در گام نخست کشورهای نفت خیز خلیج فارس که بخش بزرگ نیازهای انرژیهای امریکا را تامین می نمایند، باشد که این کار امریکا را با دردهای به بارها بزرگتری رو به کند.

روشن است افزایش تلفات در میان نیروهای ناتو، تنش ها میان اروپاییان و امریکا را افزایش داده و در درون ایالات متحده با واکنش شدید خانواده های قربانیان جنگ و فعالان جنبش ضد جنگ منجر شود.

در سناریوی سوم، راهکار همکاری میان سازمان های شانگهای و ناتو به جای رویارویی و کشاکش در افغانستان می تواند نقطه عطفی در همکاری های بین المللی و چرخش تازه یی در پهنه سیاست های جهانی به شمار برود. از این رو، در صورت تحقق این طرح، شاید شاهد پدیده شگفتی برانگیز و فرمول کاملا تازه یی در پهنه سیاست جهانی باشیم. همکاری استراتژیک ناتو و شانگهای در افغانستان! و این به معنای حضور همزمان نیروهای هر دو سازمان بزرگ جهانی در این کشور و پیشبری مبارزه مشترک با تروریسم بین المللی به جای بهر برداری ابزاری از آن و ریشه کن کردن تولید و قاچاق مواد مخدر خواهد بود.

در اوضاع و احوال کنونی که دولت افغانستان شکل باندهای مافیایی ایتالیایی و امریکایی لاتین و شبکه های گانگسترهای شیکاگو و داره مارها و داکوهای هندی را گرفته است و کابل را گردباد «بلک تورنادو» فرا گرفته است و هیچگونه امیدی در کوتاهمدت برای بهروزی و پیروزی دیده نمی شود و سرنوشت کشور به دست شبکه های مسلح

غیر قانونی، زیرپا کنندگان حقوق بشر، قاچاقچیان هیرویین و باندهای مافیایی، افراد و مهره های معامله گر، استفاده جو و نا به کار و روسپیان سیاسی رنگارنگ افتاده است و کار هم به رسوایی و افتضاح کشانیده است و وظیفه رهبر کشور هم در این گیر و دار، بازی نمودن نقش دسپیچر و پخش غنایم گردیده است که به همه باج می دهد و کرسی های دولتی و سایر امتیازات را جیره بندی می نماید و بنا به نشانه های تباری، مذهبی، زبانی و سمتی با توجه به منافع شخصی و گروهی خود تقسیم می نماید؛ بی بها دادن به این که طرف های معامله چه کسانی هستند- و در اوضاع ناپایدار و شکننده یی که روشن نیست با تقسیم افقی قدرت تا چند دوام بیاورد، خطر ناکامی استراتژی ایالات متحده و در بهترین حالت به بن بست رسیدن آن می رود.

آنچه مربوط به ایالات متحده می گردد، به باور بسیاری از کارشناسان، آن کشور در افغانستان دو راه در پیش رو دارد:

1- محدود ساختن استراتژی و مقاصد آن کشور در سه هدف مشخص و معین:

ریشه کن کردن تروریسم، برچین گلیم کشت و تولید مواد مخدر و کمک در روند دولت سازی و بازسازی در افغانستان که در این صورت همه کشورهای منطقه و همه مردم افغانستان حاضر به همکاری و همنوایی همه جانبه با امریکا خواهند بود. برای پیاده ساختن این استراتژی، راه اندازی یک کنفرانس بین المللی زیر نظر سازمان ملل پیرامون مسایل افغانستان به منظور تثبیت وضعیت بیطرفی افغانستان و روی کار آوردن یک دولت بیطرف، غیر وابسته و فراگیر در کشور که در مبارزه با طالبان و تروریسم جدا متعهد باشد، به جای دولت تبارگرا و طالب گرای وابسته کنونی، از نیازهای تاخیر ناپذیر است.

2- ادامه استراتژی ماجراجویانه و بلند پروازانه پیش گرفته شده از سوی بوش البته با ویرایش هایی چند مبنی بر ماندگار شدن درازمدت سپاهیان امریکا در افغانستان به منظور بهره برداری از این کشور به عنوان تخته خیز در برابر روسیه، چین، ایران و کشورهای آسیای میانه، ایجاد پایگاه های استراتژیک نظامی در کشور، ادامه حمایت از دولت ماجراجوی غیر ملی و غیر دمکراتیک کنونی، ادامه مداخلات در امور کشورهای منطقه، سنگ اندازی در راه برنامه های اقتصادی انرژی تیک ایران و چین در بلوچستان پاکستان، گسترش نبردها در سرزمین پاکستان و دیگر اهداف استراتژیک که بی چون چرا زمینه را برای مبدل شدن افغانستان به کارزار رویارویی های بی پایان و کشاکش های پیش بینی ناپذیر میان کشورهای منطقه و امریکا و اسرائیل و برای چندی متحدان اروپایی امریکا که بیگمان در صورت بحرانی شدن بیشتر اوضاع، امریکا را تنها خواهند گذاشت، در همه عرصه ها فراهم خواهد نمود.

در این گونه سناریو، اوضاع در افغانستان و کشورهای پیرامون آن به گونه فزاینده یی رو به وخامت گذاشته و جنگ های فرسایشی درازمدتی به راه خواهد افتاد. تنش های دورنی جامعه رو به گسترش و افزایش نهاده و دامنه

تلفات و هزینه های امریکا و مردم افغانستان پهن تر خواهد شد. می توان پیش بینی کرد که در صورت پیشگیری چنین استراتژی یی، شکست امریکا با توجه به تجربه شوروی پیشین امری محتوم و ناگزیر خواهد بود و سرنوشتی شاید بدتر از شوروی پیشین در این کشور در انتظار آن باشد. پیامدهای این شکست، به ویژه برای باراک اوباما و بانو کلینتن در انتخابات آینده امریکا ناخوشایند و ناگوار خواهد بود و پس‌لگد آن در درون امریکا شاید چیزی نه کمتر از فروپاشی شوروی پیشین باشد. ارمغان این استراتژی برای افغانستان هم چیزی جز فروپاشی هر چند هم موقتی کشور بنا به سازواره های تباری، زبانی، مذهبی و... راه افتادن رودبار خون و بسا بدبختی های دیگر نخواهد بود که امیدواریم چنین نباشد.

تنها با دگرگونی ریشه یی و راستین استراتژی امریکا یعنی انصراف از استراتژی های سردرگم و بیهوده سه دهه گذشته و پیشگیری یک استراتژی هومانستیک، ریالستیک و سازنده نوین، مبتنی بر تفاهم و هماهنگی با همه کشورهای منطقه، با درنظرداشت توازن منافع و پیشگیری هدف روی کار آوردن یک دولت ملی در افغانستان می توان چالش های کنونی مانند تولید و قاچاق مواد مخدر، پویایی های رو به گسترش تندروی و فساد لگام گسیخته را در کشور و منطقه مهار کرد. در غیر آن، باید چشم انتظار گسترش لگام گسیخته رویدادهای دردناک و ناگوار پیش بینی ناپذیر بسیاری بود که کشور را گام به گام به سوی بربادی، تباهی و ویرانی و امریکا به به سوی بی آبرویی در تراز جهانی و شکست در استراتژی اش خواهد کشانید.

افغانستان کشوری است ویران، نادار، در به در، ورشکسته و نگونبخت با مردم رنج‌دیده، بیمار، سوگوار و سیه روز و به خاک و خون کشیده شده که یارای دشمنی با هیچ کسی را ندارد (و در صورت روی کار آمدن یک دولت مردمی و دمکرات فراگیر، مشی پایان بخشیدن به ماجراجویی ها و تنش زدایی را در عرصه سیاست خارجی پیش خواهد گرفت)، و از همین رو خواستار دوستی با همه کشورهای جهان و در گام نخست ایالات متحده امریکا (که به شدت نیازمند کمک های گسترده آن کشور در همه عرصه ها است)، می باشد. از همین رو، انتظار دارد تا آقای اوباما با کنار گذاشتن سیاست های «کین گستر» دولت های گذشته امریکا که در گام نخست برای خود آن کشور و شخص وی زیانبار است، برای این کشور جنگ زده و نگونبخت ما و همه منطقه و جهان، پیام آور صلح و ثبات و «مهرگستری» باشد.

نخستین و خطرناکترین چالشی که از ناحیه افغانستان روسیه با آن رو به رو است،- نظامی- جیواستراتژیک است. امریکا و ناتو به بهانه مبارزه با تروریسم و همراهی مستقیم روسیه، طی هشت سال حضور در افغانستان، تخته خیز ضربتی یی را ایجاد نموده اند که در صورت نیاز می تواند طی چند روز گروهبندی نیرومند سپاهیان را پذیرا گردد.

گسترش تجاوزکارانه بزنس مواد مخدر یک مساله جهانی اقتصاد سیاسی است. زیرا فرا سودهای غیر قانونی، همیشه و در همه جا برای تاثیر گذاری بر سیاست و اقتصاد قانونی در هر سناریوی ممکنه استفاده می گردد. بنا به ارزیابی مجله Executive Intelligence Review حجم داد و ستد مواد مخدر در جهان کنون به مرز یک تریلیون دالر نزدیک می گردد. در اوضاع بحران همه جا گستر، این منابع غیر قابل پیمایش به منبع بزهکاری تمام عیار مبدل گردیده و نقش کلیدی بی را در اتخاذ تصمیم در بالاترین تراز بازی می نماید. افزون بر این ها به گونه بی که پ.د. اسکات - دیپلمات پیشین و تحلیلگر کانادایی خاطر نشان می سازد، همانا درآمدهای ناشی از مواد مخدر، پشتوانه استوار تمویل عملیات های سرویس های ویژه غربی و بسیاری از شرکت های سکيوریتی که در نقاط داغ از جمله افغانستان کار می کنند، می باشد. از این رو، امید بستن به پارتنرهای غربی ما بیهوده است. زیرا همانا طی سال های حضور سپاهیان نانو در افغانستان تولید این مواد تا 44 برابر بالا رفته است.

مهم ترین هدف جیوپولیتیک و دیپلماتیک روسیه در بیست سال آینده- مبدل ساختن گستره آسیای میانه و خاور میانه- از قزاقستان تا شمال هند و خلیج فارس به یک ماکرو ریگیون اساسا نو دارای ثبات و ترقی صنعتی و شالوده استوار برای پیشرفت تسریع صنعتی سازی و همکاری سیستماتیک میان روسیه، هند، چین، ایران، افغانستان، پاکستان، مغولستان، قزاقستان، ترکمنستان، قرغیزستان، تاجیکستان، آذربایجان و ترکیه است.

اندیشه کلیدی این گونه ماکرو ریگیون بایست ایجاد گستره واحد جیو اکونومیک و جیوکلتوری بی گردد که به گونه هدفمند از هرگونه رنگ و پیرنگ های جیوپولیتیکی و به همین پیمانها از اهداف خودخواهانه جیواستراتژیکی کشورهای جداگانه پاکیزه و پیراسته باشد.

با کارروایی های امریکا و ناتو یک چاله سیاه جیوپولیتیک پدید آمده که در آن بی گفتگو عملا همه کشورهای اروآسیای میانه فرو می روند. روسیه نیز پیگیرانه به سوی این چاله قیف گون کشیده می شود. هیچ شانسی هم برای رهایی و گریز نیست.

تلاش های امریکا در بخش آسیای میانه از جامعیت برخوردار بوده و شامل همزمان سازی اقدامات سیاسی-دیپلماتیک، نظامی، اطلاعاتی و تحلیلی و نیز فعالیت ساختارهای «غیردولتی» است. رویدادهای سال گذشته نشان دادند که واشنگتن با استفاده از ناتو به عنوان پوشش نظامی-سیاسی، آگاهانه و هدفمند به تحقق اهداف خود در منطقه آسیای میانه مشغول است.

افزون بر این، ایستگاه های کنترل حریم هوایی در آسیای میانه، منطقه کسپین، قفقاز و در اروپای شرقی و مرکزی نیز ساخته شده و مگاگردوری برای هدایت نقل و انتقالات هوایی و کنترل بر حریم هوایی از اروپا تا چین ایجاد شده است. امریکا و ناتو در همسایگی افغانستان، شش پایگاه نظامی دیگر نیز دارند. هرچند که برخی از آن ها، (از جمله ترمز در ازبیکستان و ماناس در قرقیزستان که هنوز فعال است) رسماً تنها

فرودگاه های ویژه حمل و نقل هستند، اما استقرار هواپیماهای نظامی در آن ها به هیچ وجه سخت نیست. آسیای میانه با ماشین نظامی ناتو تسخیر شده و عملاً به عامل جنوبی برای محاصره روسیه توسط پایگاه های ائتلاف تبدیل است.

این گونه، هدف اصلی سیاست خارجی امریکا در آسیای میانه، برپایی کنترل بر منابع سوخت منطقه و جداکردن روسیه و چین از آن هاست و بهانه رسمی برای دخالت نیز می تواند «اداره هرج و مرج» باشد که به کمک سودجویی از پتانسیل تنش زایی موجود در منطقه برانگیخته می شود».

این گونه، امریکایی ها با تهدید گیر افتادن در بحران افغانستان برای سال های دراز رو به رو می باشند، مگر با این حال، بر آنم، که نباید ازین کار خرسند شد. بالا گرفتن تنش ها در افغانستان، حتا با تشدید رویارویی نظامی میان امریکا و افغانستان با منافع روسیه سازگار نیست.

حل بحران افغانستان به سود روسیه است. از همین رو، واریانت مشارکت روسیه در حل این بحران به شرطی، که هم رهبری افغانستان و هم رهبری امریکا نیز از درک «غیرقابل تقسیم بودن صلح» در افغانستان و مشارکت برابانه همه جوانب ذیعلاقه در حل بحران پیروی نمایند، مرجح تر می باشد».

امروز اوضاع از ریشه دگرگون شده است. در اوضاع چند قطبی بودن جهان، به تدریج تروریسم بین المللی چونان یک مشکل جهانی شناخته می شود، که حل آن، هرگاه مستلزم مساعی سراسری نباشد، دست کم مستلزم مساعی بسیاری از کشورها هر چند هم متعلق به قطب های مختلف جهان معاصر است. تجربه افغانستان درینجا اهمیت خاصی دارد. زیرا در گذشته این کشور بارها به کارزار رقابت های نیروهای خارجی مبدل گشته بود.

به هر رو، امریکایی ها هنوز در افغانستان نخستین مرحله حضور خود- یعنی تجمع فیزیکی نیروها و وسایل را پشت سر می گذارند که در بسیاری از موارد با تلفات و سردرگمی ها به همراه است. سازگاری با محیط و پی بردن به کنه اوضاع، زمان معینی را در بر خواهد گرفت. دشواری های پیمودن این راه ناهموار پر از فراز و نشیب در مرحله نخست از پیش روشن می باشد.

این سوال نیز مطرح است که امریکایی ها به چه پیمانانه در کردار خود صادق هستند؟ شماری از خبرگان بر آن اند که امریکا در نگهداشتن تنش ها در افغانستان در تراز کنونی ذینفع هستند زیرا مادامی که جنگ روان است، به حضور آن ها نیاز است و کسی از آن ها نخواهد خواست تا کشور را ترک گویند.

- «ایالات متحده از کشاندن دامنه ناتو به خاور، سه هدف را دنبال می کند:
- 1- گسترش ناتو تا مرزهای باختری و جنوبی روسیه و در آوردن جمهوری های نوپا در قفقاز جنوبی و آسیای میانه زیر پوشش آن،
 - 2- نزدیک شدن به مرزهای باختری و شمال باختری چین، جنوب باختری آسیا و اثرگذاری بر رویدادها در این مناطق،
 - 3- ایجاد پیوند جیوپولیتیکی میان حوزه های دریای کسپین، خلیج فارس و دریای مدیترانه.

بر این پایه، اگر ایالات متحده بتواند جمهوری های استقلال یافته از شوروی را از پیکره جیوپولیتیک کنونی جدا کند، آنگاه می تواند مرحله دیگری از مهار کردن روسیه را آغاز کند که همان پاره پاره کردن خاک روسیه و تنگتر کردن حلقه محاصره مسکو خواهد بود.

از سوی دیگر، برای جلوگیری از برتری چین، امریکا با حضور و نفوذ در این منطقه که در کنار کشور چین است، فرصت مناسبی می یابد تا فعالیت های دولت چین را زیر نظر بگیرد.

ایجاد پیوند جیوپولیتیکی میان دریای کسپین، خلیج فارس و دریای مدیترانه نیز از دید امریکایی ها در کنار مهار سه گانه ایران، روسیه و چین می تواند یک دالان بی همتای انرژی در این منطقه پدید آورد که بیشترین سلطه بر آن، از آن ایالات متحده شود.

روسیه نیز در برابر می کوشد همراه با چین از پیمان شانگهای همچون ابزاری در برابر غرب بهره برداری کند. این کشور با توجه به این که تقسیم بندی جهان جیوپولیتیک کنونی بر پایه های اقتصادی و نیز نظامی قرار دارد که در آن بیضی انرژی (خلیج فارس تا دریای کسپین) هارتلند تازه پی شمرده می شود، بر آن است با نیرومند کردن جنبه های اقتصادی و نظامی، جلو پیشروی بیش از پیش ناتو به سوی مرزهایش را بگیرد.

از سوی دیگر، قدرت های بزرگ خاورزمین به ویژه چین و روسیه نمی توانند نظاره گر آن باشند که منافع یکسره نصیب و اشنگتن شود. بنا بر این، بیجنگ و مسکو با رویکردی واقعگرایانه و با تقویت نیروهای خود در مرکز جیوپولیتیک جهانی یعنی آسیای میانه، قفقاز و سرزمین های پیرامون خلیج فارس به ساختار روابط جیوپولیتیک مبتنی بر سلطه و نفوذ به کشورهای واقع در این منطقه روی آورده اند.

به هر رو، هدف از کوشش های شتابزده کشورهای باختری و به ویژه امریکا برای گسترش دادن دامنه ناتو و رساندن آن به اروپای خاوری، قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان جلوگیری از نزدیکی استراتژیک چهار قدرت روسیه،

چین، ایران و هند با دور کردن آن‌ها از یکدیگر، حایل شدن میان ایران و سه کشور و اطمینان یافتن از تداوم جریان انرژی از این منطقه به سوی باختر زمین، حضور در کنار مرزهای روسیه و چین و توطیه چینی و از جمله تقویت نیروهای گریز از مرکز در آن است».

طالبان و القاعده در پناه قومیت پشتون و حمایت‌های پشت پرده پاکستان در مناطق قبایلی در حال قدرت گرفتن هستند. استراتژی جدید امریکا ایجاب می‌کند که این معادله به هم بخورد. به نظر می‌رسد که مناطق قبایلی کلید حل معما باشند؛ یا پاکستان این معما را با تسلط کامل بر مناطق قبایلی خود حل خواهد کرد یا ارتش امریکا و ناتو از زمین وارد این مناطق خواهند شد. صلح و ثبات در جنوب آسیا، مهار قدرت طلبی ایدئولوژیک تفکر طالبانی- القاعده‌یی و خروج آبرومندانه امریکا و ناتو از افغانستان در گرو پیروزی چنین استراتژی‌یی است. دنیای غرب و دموکراسی لیبرال، دو راه حل بیشتر پیش رو ندارد:

1- مهار رادیکالیسم و تقویت میانه روی

2- طالبانیزه شدن قدرت در افغانستان، پاکستان و در نهایت کل جهان اهل سنت

آرامش پیش از توفان» یک گفته کلاسیک است. استراتژی (افغانستان- پاکستان) باراک اوباما وارد فصل جدید خویش (عملیات احتمالی برونمرزی) که از آن به طور رسمی به نام «جنگ جهانی با تروریسم» یاد می‌شود، گردیده که نه تنها این موج در برگیرنده مناطق فدرالی قبایلی پشتون پاکستان خواهد شد، بل که به طور اجتناب‌ناپذیر گستره بلوچستان را نیز در بر خواهد گرفت.

در رابطه با آسیا می‌توان گفت که به راستی مشکلات بسیار است. اگر امریکا در افغانستان نمی‌بود، سر انجام سازمان‌های مافوق می‌شد به گونه‌یی بنیادگرایی و تندروی اسلامی را ریشه کن نموده و کشورهای افغانستان و پاکستان را به این سازمان دعوت کند. البته پیوستن ایران و هند به شانگهای آسان‌تر است. روشن است تا سازمان‌های نتواند همه کشورهای آسیایی را زیر چتر خود نگیرد، سخن زدن از همگرایی تمام عیار در قاره آسیا دشوار است.

گفتنی است که افغانستان با شوروی پیشین که اکنون روسیه وارث آن است، چندین قرار داد و معاهده داشت (از زمان امان‌الله خان تا زمان مجاهدان) که بر اساس این معاهدات حق ندارد برای یک جانب‌سومی در خاک خود پایگاه نظامی علیه آن کشور بدهد. این کار ناقض تمامیت ارضی افغانستان و تعهدات بین‌المللی آن به عنوان یک کشور مستقل است. این در حالی است که افغانستان اخیراً با امریکا قرار داد همکاری‌های استراتژیک امضاء نموده است.

روشن است که ادامه وضع کنونی یعنی جنگ فرسایشی بی پایان و بی نتیجه، تنها منجر به بالا رفتن هزینه های مالی و مادی و تلفات انسانی امریکایی ها و درگیر شدن آن ها در باتلاق افغانستان گردیده و بالا رفتن تلفات در میان افغان ها تنفر از امریکایی ها را نه تنها در میان افغان ها بل نیز در میان همه مسلمانان به گونه روز افزونی افزایش می دهد و در درون امریکا و نیز در اروپا مخالفت مردم را با «سیاست های جنگ افروزانه» بیشتر می سازد.

آنچه مربوط می گردد به انتخابات و در کل تحول دراماتیک اوضاع در افغانستان، باید گفت که چنین بر می آید که روند بن به پایان خود نزدیک شده باشد. گروهی دوست دارند از به بن بست رسیدن و ناکامی این روند سخن بر زبان بیاورند. هر گاه انتخابات به بن بست برسد، در افغانستان بحران مشروعیت دولت و قدرت پدید می آید و راه دیگری نمی ماند جز این که جامعه جهانی به رهبری سازمان ملل روند تازه پی را به راه بیاندازد و همه چیز را از سر آغاز نماید. برگزاری کنفرانس بین المللی، برگزاری جرگه بزرگ ملی، ایجاد دولت های موقت و انتقالی، برگزاری لویه جرگه و تدوین قانون اساسی نو و بازنگری در ساختار نظام سیاسی در افغانستان از راهکارهایی است که باید در روند نو صلح در نظر گرفته شود.